

سازهانگاری، هویت، زبان و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران

ابراهیم متقی *

دانشیار گروه علوم سیاسی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

حجت کاظمی

دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۸۵/۱۲/۸ - تاریخ تصویب: ۸۶/۲/۱۵)

چکیده:

عرضه تحلیل سیاست خارجی یکی از مهم‌ترین حیطه‌های پژوهشی مطالعات بین‌المللی می‌باشد که بر اساس اتکا به روش‌شناسی‌های گوناگون به بحث در جهت تبیین رفتارهای خارجی دولت‌ها می‌پردازد. سازهانگاری به عنوان یک روش بحث در حیطه سیاست بین‌الملل و سیاست خارجی، الگویی جوان محسوب می‌شود که بر مباحث فلسفی در حیطه علوم اجتماعی مبتنا دارد. مقاله در یک مسیر منطقی ابتدا به ارائه بینش فلسفی سازهانگاری می‌پردازد و تمایز آن را با بینش‌های رقیب نشان می‌دهد. آنگاه با ورود به بحث سازهانگاری روابط بین‌الملل، زمانه و دلایل ظهور و گسترش این روش‌شناسی را مورد بحث قرار می‌دهد و تمایزات و تعارض‌های آن را با الگوهای دیگر روابط بین‌الملل که بازتاب بینش‌های گوناگون فلسفی آنهاست نشان می‌دهد. این نکته از لابه‌لای بررسی ایده‌های نظریه‌پردازان برجسته آشکار می‌شود. بخش سوم مقاله، دنباله سیر منطقی بحث به سوی ارائه درکی از روش‌شناسی سازهانگاری در سیاست خارجی است که نهایت با مثال‌های عینی مستند خواهد شد. در یک تحلیل کلی، مقاله به این نکته تأکید می‌کند که بداعت الگوی سازهانگاری، فراهم آوردن چهارچوبی منطقی جهت استوار کردن تحلیل رفتارها بر اساس هویت بازیگران می‌باشد. بخش چهارم و نهایی بحث، تحلیل سیاست خارجی جمهوری اسلامی بر این اساس است. گرچه در این حیطه، بحثی مفصل، در باب دوره‌های سیاست خارجی جمهوری اسلامی صورت نمی‌گیرد، ولی قصد نگارنده آن است که با اتکا به روش سازهانگاری، اهمیت و محوریت هویت نظام را در تحلیل رفتارها و دگرگونی‌های آن نشان دهد که تاکنون مورد بحثی روشمند قرار نگرفته است.

واژگان کلیدی:

سازهانگاری - روابط بین‌الملل - سیاست خارجی - هویت - جمهوری اسلامی ایران

* نویسنده مسئول

فکس: ۶۶۴۰۹۵۹۵

از این نویسنده تاکنون مقاله زیر در همین مجله منتشر شده است:

"پارادوکس‌های قدرت و رفتار منطقه‌ای آمریکا در عراق"، پاییز ۸۴، شماره ۶۹.

سازه‌انگاری به مثابه فلسفه:

سازه‌انگاری (Constructivism) در روابط بین‌الملل و سیاست خارجی و بصیرت‌های حاصل از آن، جز با درک سازه‌انگاری فلسفی قابل درک نیست. سازه‌انگاری به مثابه یک فلسفه، مبین گرایش‌ها و تلقی‌هایی خاص در باب مسائل هستی‌شناسانه، معرفت‌شناسانه انسان‌شناسانه است و مجموعه این تلقی‌ها بینش خاصی از جهان ارائه می‌دهد. (Von Glasersfeld, pp.7-8. delanty.1997.p.8)

سخن گفتن از ایده‌های سازه‌انگاری در این حیطه‌ها، مشکل و بسیار ابهام‌زاست ولی به نحو خلاصه سازه‌انگاری، از حیث هستی‌شناسی، از «ایده‌الیسم» (idealism) در مقابل «ماتریالیسم» (materialism) و از «ذهنیت‌گرایی» (subjectivism) در مقابل «عینیت‌گرایی» (objectivism) دفاع می‌کند. از این منظره سازه‌انگاری به وجود مستقل جهان از ذهن انسانی (رئالیسم realism) باور ندارد. از منظر معرفت‌شناسانه نیز، این دیدگاه امکان دستیابی به «حقیقت» عینی، ذاتی و از پیش داده را باور نمی‌کند.

در معنای رئالیستی، شناخت «باور صادق موجه» در انطباق با امر عینی (fact) به دست می‌آید. در حالی که سازه‌انگاری با نفی استقلال امر عینی از ذهنیت، امکان شناخت استعلایی، عام و رها از ارزش را رد می‌کند، در مقابل معتقد است که جهان در ما «بر ساخته» می‌شود و شناخت نیز نه در انفعال ذهن که در مشارکت فعالانه آن در جهان به دست می‌آید. این ذهن نیز، به نوبه خود امری تکوین یافته است و در چهارچوب جامعه و تاریخ و هویت خود جهان را می‌سازد و به شناخت دست می‌یابد. (Vygotksy.1978.part.1 Lesser and etal (ed) 2000, pp.24-48) در این چهارچوبه انسان نیز به عنوان موجودیتی زمینه‌مند درک می‌شود که گرچه سازنده جهان است، ولی خود نیز در جامعه شکل یافته است. در کل می‌توان این‌گونه گفت که سازه‌انگاری در هر ۳ حیطه فوق، در نفی «ذات‌گرایی essentialism» شکل می‌گیرد. ضدیت سازه‌انگاری با ذات‌گرایی به این معناست که ایده‌الیسم آن، از سنخ ایده‌الیسم ذات‌گرای افلاطون و دکارت و... نیست که «سوژه» را امری از پیش داده شده دانسته و او را قادر به کشف «ذات» جهان بدانند. در مقابل، سازه‌انگاری، سوژه را امری شکل گرفته در تاریخ و زمینه (context) می‌داند. از سوی دیگر، سازه‌انگاری در نفی ذات‌گرایی، رئالیسم را نیز به مثابه دیدگاهی ذات‌انگار به واقعیت نفی می‌کند. سازه‌انگاری در نفی رئالیسم، با دو جبهه ایده‌الیسم ذات‌گرا و پوزیتیویسم درگیر می‌شود و تلقی آنها از «واقعیت» را به عنوان امری مستقل از انسان که قواعد آن توسط سوژه قابل شناخت است نفی می‌کند. (Gergen. 2001. pp. 7-8 and 93-98) از این جهت هر دو گرایش در چهارچوب آرمان علمی اندیشی، عام‌گرایی و استعلا باوری در مقابل سازه‌انگاری هستند. (خاتمی. ۱۳۷۹. صص ۷۰-۶۸)

سازهانگاری با ارتقاء سطح بحث از معرفت‌شناسی (جریان غالب در مدرنتیبه) بحث را به هستی‌شناسی کشانده و تلقی ذات‌گرایانه از موجودیت جهان، معرفت، انسان، اخلاق، قواعد و حقیقت را به مسئله‌ای برای اندیشیدن بدل می‌کند و مایل است جهان و موجودیت‌های آن را «در حال شدن» ببیند تا «بودن». سازهانگاری با نفی تقدم‌های ذاتی، به تکوین متقابل جهان و انسان، عین و ذهن باور دارد. جهان جز در آگاهی انسان وجود ندارد، ولی انسان نیز موجودی «در جهان» است و بر حسب «مکان» و «زمان» شکل گرفته است و جهان را در این چهارچوبه درک می‌کند، در آن دست به کنش می‌زند و از این طریق آن را معنادار می‌کند و می‌سازد. سازهانگاری معتقد است که ایده الیسم ذات‌گرا و پوزیتیویسم از «هست» عالم و انسان و... آغاز کرده‌اند، در حالی که این درک‌ها قابل تردید و بازاندیشی هستند. سازهانگاری از دل این بازاندیشی، الگوهایی را جهت فهم عمیق‌تر جهان فیزیکی و اجتماعی، روند تکوین و تغییر آنها فراهم می‌آورد. یک سازهانگار، براساس تلقی‌های فوق با ورود به هر حوزه پژوهشی، بی‌تردید، مبادی و بنیادهای فلسفی مسلم انگاشته شده را به «مسئله‌ای برای اندیشیدن» بدل می‌کند و از دل نقد خود و بر اساس سامانه قبلی عرصه‌های نویی را می‌گشاید.

تردیدی نیست که به هیچ نحو نمی‌توان از سازهانگاری واحد سخن گفت. ولی به نحو کلی دلالتی دو گرایش تندرو و میانه‌رو را مشخص می‌کند. امری که مورد تأیید کالین نیز هست. (Delanty. Ibid. p.8. Colinn. 1997. pp. 4-21) به امکان شناخت و سطحی از عینیت در پدیده‌هاست، ولی همگی این گرایش‌ها، در باور به ماهیت تکوینی جهان، انسان حقیقت و... اشتراک دارند. (ونت. ۱۳۸۴. صص ۱۲۳-۱۲۲)

ریشه‌های این دیدگاه‌ها در کل تاریخ فلسفه قابل ردیابی است. (Colinn. Ibid. pp.4-delanty. 48, Ibid. pp.42-51, smith. 2001,39-40,cox.2002, p48, فلسفه در عرصه علوم اجتماعی (به نحو خاص) بوده است. سازهانگاری به‌عنوان گرایشی منسجم از دل دغدغه‌های مربوط به سرشت متفاوت پدیده‌های انسانی در مقابل پدیده‌های فیزیکی بیرون آمد که حامیان آن معتقد بودند، پدیده‌های انسانی به‌عنوان اموری «معنادار» قابلیت مطالعه به شیوه علوم فیزیکی را ندارند. مثلاً وبر و شوتس به نقش ایده‌ها در تکوین و شکل‌دهی به واقعیت مادی اشاره دارد. (Schutz. 1972. pp. 75-20 and 78-79) وینچ نیز عنوان می‌کرد که روابط اجتماعی ظهوراتی از ایده‌های انسان‌ها در مورد واقعیت و حاصل تفسیر آنها از این واقعیت است. (وینچ. ۱۳۷۱. صص ۵۲-۴۷)

شوتس تحت تأثیر جرج هربرت مید، بر «ساخته» شدن جامعه در تعامل متقابل و نمادین انسان‌ها تأکید داشت. حاصل این تلقی این نکته بود که هر جامعه و پدیده‌های آن به هیچ وجه مستقل از افراد نبوده، بلکه حاصل شبکه‌ای از تعامل‌های اجتماعی معنادار و مشترک افراد

است. وی در حکمی سازه‌انگاران، با نفی الگوی پوزیتیویستی، عنوان می‌کند که تحلیل جامعه به‌عنوان برساخته‌ای از تعامل انسان‌ها، باید بر حسب وابستگی کامل به معیارهای تفسیری و با توجه به ایده‌ها و معانی مشترک انجام شود. (همیلتون. ۱۳۸۱. صص ۲۳۱-۲۲۸) برگرولوکمان نیز در کار خود با ابتدا بر کارهای شوتس، در اثری روشمند، روند «تکوین» و «برساخته» شدن انسان و جامعه را در تعامل آنها نشان می‌دهند. آنها در این بر ساختن، مکانیزم‌های چون فرایند برون‌فکنی، ساز و کارهای زبانی، نهادسازی و... را شناسایی می‌کنند. (برگر و لوکمان. ۱۳۷۵. صص ۲۷-۲۵ و صفحات دیگر) آنها در اثر بعدی خود در ادامه استدلال قبلی عنوان کردند «هر جهان زیست اجتماعی خاص از معانی مورد اشتراک کسانی که در آن جهان «سکونت می‌گزینند» ساخته می‌شود. این معانی را «تعاریف واقعیت» می‌نامیم». (برگر؛ برگر و ... ۱۳۸۱. صص ۲۶-۲۵) مسئله «سکونت در جهان» و مسئله «تعریف اجتماعی» در این جا بسیار مهم و برای بحث‌های آتی ما حیاتی است. گرایش سازه‌انگاری اجتماعی معتقد است که انسان در چهارچوب هستی از پیش موجود، ظاهر می‌شود و در فرایند جامعه‌پذیری، الگوها و شیوه‌های اندیشیدن و زبان آن را درونی می‌کند و در معانی جمعی مشارکت می‌کند و صاحب افق خاصی می‌شود. او در این افق، به تفسیر و فهم واقعیت می‌پردازد و در جریان این کنش فعالانه، آن را برای خود تعریف کرده، معنادار و در نهایت می‌سازد. افراد یک جامعه نیز در چهارچوبه ذهنیت مشترک جمعی خود، واقعیت اطراف (جهان هستی، دیگر جوامع و ...) را تعریف و دسته‌بندی می‌کنند و به معنای دیگر می‌سازند و در قالب معناهای ساخته شده به هر جزء، با آن به کنش متقابل می‌پردازند. از این جهت تحلیل هر کنش فردی یا جمعی جزء در بازگرداندن آن به معانی ذهنی مربوط به آن در آگاهی جمعی ممکن نخواهد بود. (ریترز. ۱۳۸۴. صص ۳۳۲-۳۲۱) با این مقدمه نظری به حوزه اصلی مورد بررسی خود می‌پردازیم.

۱- سازه‌انگاری و روابط بین الملل:

بنیادگذاری رشته روابط بین‌الملل در فضای غلبه الگوهای پوزیتیویستی و گرایش‌های برآمده از انقلاب رفتاری در آمریکا بود و در این فضا، مفروضات مادی‌گرایانه، واقع‌گرایانه و سودمندگرایانه آن را پذیرفت و در گسترش خود تا حدی زیادی از عرصه مناقشات موجود بر علیه این مفروضه‌ها که در علوم اجتماعی در جریان بود، دور ماند. یکی از مهم‌ترین بازاندیشی‌ها، چنانکه در بخش قبل آمد، سازه‌انگاری بود که به واسطه طرح آن، مناقشه سازه‌انگاری-پوزیتیویسم به جریان غالب منازعه در علوم اجتماعی بدل شد. (delanty.pp.110-134) این تحولات از اوایل دهه ۸۰ به عرصه مطالعه روابط بین‌الملل نیز راه یافت و مفروضات بنیادین جریان غالب را مورد تردید قرار داد. امری که باعث ظهور «مناظره سوم» (سازه‌انگاری

و خردگرایی) در روابط بین‌الملل شد که یوسف لاپید برای نخستین بار ابعاد آن را نشان داد. موجود در مناظره سوم، به راحتی قابلیت طرح ذیل چالش تاریخ‌گرایی (سازه‌انگاری) و پوزیتیویسم در فلسفه و علوم اجتماعی را دارد. او عنوان می‌کند که تلقی‌های بنیادین آنها در انتقال به عرصه روابط بین‌الملل، مناقشه فعلی را شکل داده است. (Cox. Ibid. p.48) اغلب نیکلاس اونف را به عنوان آغازگر در گسترش سازه‌انگاری به روابط بین‌الملل مطرح می‌کنند. کار او توسط افرادی چون ریچارد اشلی، جیمز در دریان، راب والکر، فردریک کراتوچویل، وندولکا کابالکوا، اندره دسلر، جان راگی و در نهایت الکساندر ونت پی گرفته شده و ادبیات سازه‌انگاری را در روابط بین‌الملل گسترش داده است.

آنچه این جریان و مطلوبیت آن را افزایش داد، فروپاشی شوروی و ناتوانی جریان غالب جهت ارائه درکی قابل قبول از آن بود. مسئله ناتوانی از درک تغییر به واسطه تلقی ایستا از ساختار مسئله ای بود که جریان غالب، خصوصاً نئورئالیسم، به واسطه آن مورد نقد بود. (برای نمونه رک: Ruggie.1986) در مقابل تفسیر والتز از این واقعه، تفسیر سازه‌انگاری مثل رونف و کابالکوا و کوسلوسکی قانع کننده‌تر بود. (برای تفسیرهای آنها رک: Kubalkova.(a). 2001. pp.99-105. kosłowski and kratochwil. 1995.pp.127-166) فلسفه و علوم اجتماعی، در عرصه روابط بین‌الملل نیز با «سازه‌انگاری‌ها» روبه‌رو هستیم. اما به تبع سازه‌انگاری فلسفی، به صورت کلی، می‌توان سازه‌انگاران روابط بین‌الملل را به دو دسته تندرو و میانه‌رو تقسیم کرد. رادیکال‌ها در نفی کامل آرمان مدرنیسم مبنی شناخت روشمند جهان، بهبودگرایی و ترقی شکل می‌گیرند و به نظریه‌پردازانی چون نیچه، هایدگر، فوکو، دریدا و لیونار، ارجاع می‌دهند و از این منظر انتقادی، ریشه‌های خردگرایانه و مدرنیستی مطالعه روابط بین‌الملل، آرمان‌ها و دغدغه‌های آنها را به نقد می‌کشند و در نهایت مایلند که آنها را در ارتباط با قدرت مستقر درک کنند. (مشیرزاده. ۱۳۸۳. صص ۲۶۹-۲۶۲) در مقابل تندروها، گرایش‌های میانه‌روها، ضمن نقد خردگرایان و نیز پست مدرنیست‌ها، قصد آن دارند به فراسوی مناظره سوم حرکت کرده و به تدوین یک «برنامه پژوهشی» جهت مطالعه روابط بین‌الملل دست بزنند. (Kubalkova (B). 2002.p56) قهرمان پور. ۱۳۸۳. صص ۳۰۱-۳۰۰، اسمیت، ۱۳۸۳، Smith. Ibid. 92-93، 550-546 و ونت، پیشین، صص ۵۰-۴۶)

بر این اساس کابالکوا می‌گوید که سازه‌انگاری، در پی ارائه راه‌حلی برای فهم ابعاد تغییر یابنده‌ای است که گرایش‌های غالب، قادر به فهم آنها نبوده‌اند. سازه‌انگاری معتقد است که ساختار بین‌الملل نه امری از پیش داده شده که امری برآمده از دیالکتیک دائمی ساختارها و بازیگرانی است که بر اساس معانی ذهنی خود، و نه لزوماً عقلانیت ابرازی، دست به کنش می‌زنند. در اینجا ساختار نظام چونان «فضایی از امکانات و محدودیت‌ها» ظاهر می‌شود که

بازیگران در آن چهارچوبه ادراکات، اهداف و توانایی‌های متفاوت خود، دست به کنش می‌زنند. او می‌گوید: سازه‌انگاران، جهان و از جمله جهان بین‌المللی را یک «پروژه بر ساختن بی‌پایان» می‌دانند که بر ساختن آن بر زمینه‌ای از ادراکات و تلقی‌های زمینه‌مند فراهم می‌آید. (kublakova.(B).Ibid.pp.56-72) اونف نیز عنوان می‌کند که سازه‌انگاری با نقد مفروضه‌های تجربه‌گرایانه غالب، معتقد است که شاخص‌های این عرصه بر اساس قوام بخشی متقابل، بدون آغاز و پایان ساختار - کارگزار شکل می‌گیرد. وی عنوان می‌کند انسان‌ها جهان را بر اساس تلقی ذهنی و زبان خود می‌سازند، ولی واقعیت ظاهر شده، در استقلال از آنها وجود. جان راگی نیز با تأکید بر قرار داشتن هستی‌شناسی بدیل در مرکزیت سازه‌انگاری عنوان می‌کند که این گرایش بر نقش اساسی آگاهی و ذهنیت‌های مشترک در تکوین روابط بین‌الملل توجه دارد. راگی در مقاله‌ای با استفاده از ایده «نظام دانایی اجتماعی» (به پیروی از میشل فوکو) آنها را مجموعه‌ای از قواعد هنجارهای بین‌ذهنیتی می‌داند که افراد در چهارچوب آن، جهان را اداره و آن را می‌سازند. راگی با نقد تمایل جریان غالب، جهت آغاز تحلیل از «هست»‌ها به عنوان واقعیت‌های از پیش داده عنوان می‌کند، آنها امکان صلح را برحسب قطعیت «هست» دنبال می‌کنند در حالی که نظام موجود، برساخته دوران جدید است و قابلیت دگرگونی دارد. اگر تعاریف جمعی از واقعیت، شاخصه‌های این واقعیت را می‌سازند، دگرگونی این تعاریف امکان آن را فراهم خواهد کرد که تاریخ به نوعی دیگر «ساخته» شود و صلح از دل آن پدیدار شود. (Ruggie.1993.pp.156-159.Ruggie.1998.pp.2-25,85-102, 131-132 and.199-202)

ونت نیز سازه‌انگاری را نوعی «ایده‌الیسم ساختاری» می‌داند. بعد ایده‌الیستی آن به این معناست که معتقد است که ساختارهای اجتماعی، محصول انگاره‌های مشترک انسانی است و بعد ساختاری آن به این معناست که معتقد است که نهادها و قواعد مستقر (ساختارها) دارای سرشتی عینی و محدودکننده برای بازیگران هستند. (ونت. پیشین. صص ۸۰-۹۰) آدلر نیز با اشاره به تلقی پویای سازه‌انگاری عنوان می‌کند «سازه‌انگاری جهان را چونان پروژه‌ای «در حال بر ساخته شدن» می‌داند، به گونه‌ای «واقعیت» در حال شدن becoming است تا در حالت بودن being (Adler. Ibid. p.11) او با اشاره به مسئله «هویت» به عنوان امری محوری در سازه‌انگاری، عنوان می‌کند که هویت امری بر ساخته در فرایند مشارکت در معانی جمعی و اجتماعی است، در چهارچوبه این هویت است که یک بازیگر عرصه بین‌المللی، تصورات خود از دیگران و اهداف خود را مشخص می‌کند و به کنش می‌پردازد و در رابطه با دیگران ساختار را شکل می‌دهد. پس امکان‌های دگرگونی هم دقیقاً در همین ذهنیات نهفته است. وی، سازه‌انگاری را حاصل عمیق‌تر شدن فهم نسبت‌ها به ماهیت کنش انسانی می‌داند که امکانات بالایی را جهت شکل دادن به آینده می‌دهد. (Ibid, pp. 4-18, 27-28, 64, 92-93)

در کل، می‌توان دیدگاه سازه‌انگاری را در روابط بین‌الملل اینگونه خلاصه کرد که واقعیت نظام، نه امری از پیش داده شده که امری تکوین یافته در تعامل متقابل بازیگران است و شاخصه‌ها و ویژگی‌های این عرصه اجتماعی در این تعاملات ظاهر می‌شود. بازیگران در تعامل متقابل خود بر اساس سازه‌ها و ایده‌ها و تصورات ذهن خود عمل می‌کنند و در نهایت در یک ذهنیت مشترک، واقعیت را می‌سازند و بدین لحاظ واقعیت موجود دارای مؤلفه‌های تام آگاهی است. این واقعیت از آن لحاظ که دارای سرشتی محدود کننده و تعیین بخش به رفتارهای بازیگران است، دارای عینیت است، ولی نه عینیتی ایستا و مستقل از بازیگران. ساختار واقعیت در نهایت از طریق قواعد و استانداردها و هنجارهای پذیرفته شده، رفتار بازیگران را تعیین می‌کند و این تعیین بخشی از آن جهت است که این هنجارها مورد حمایت ذهنیت جمعی است و بازیگری که مایل به رعایت این هنجارها نباشد، با اجماع بر علیه خود روبرو خواهد شد. از سوی دیگر با دگرگونی انگاره‌ها و تلقی‌ها در نهایت تغییر در نظام ممکن می‌شود. در این تغییر، تحول در وضعیت یک بازیگر (برحسب نقش آن) بر مجموعه‌ای از بازیگران تأثیری قاطع دارد. از سوی دیگر نیز هویت و منافع بازیگران در این چهارچوبه، نه امری از پیش داده و برآمده از ساختار توزیع قدرت که امری نشأت گرفته از منابع داخلی هویت بازیگران است، ولی این هویت و منافع در برخورد با ساختار مستقر، دچار باز تعریف می‌شود ولی در عین آن را شکل نیز می‌دهد.

۲- سازه‌انگاری و سیاست خارجی:

روند منطقی پژوهش ما گسترش سازه‌انگاری از روابط بین‌الملل به سیاست خارجی است. اما در این میان دو مسئله وجود دارد: نخست، به‌رغم آنکه سازه‌انگاری در روابط بین‌الملل چهارچوبه‌های مشخص و منسجمی یافته است، در حیطه سیاست خارجی، ادبیات سازه‌انگارانه هنوز در مرحله ابتدایی قرار دارد. نکته دوم این است که از آغاز بنیان‌گذاری رشته روابط بین‌الملل تا امروز، شکافی اساسی بین دو حیطه مطالعه سیاست بین‌الملل و تحلیل سیاست خارجی وجود داشته است. تحلیل‌گران سطح نظام به روابط بین دولت‌ها به مثابه یک «ساختار» نگریسته‌اند که موجودیتی مستقل از واحدها دارد. والتز نظریه خود را متوجه «کلیت سیستم» و کشف‌ساز و کارهای تعیین بخش آن می‌داند که به بازیگر خاصی متوجه نیست. این شکاف، نظریه‌پرداز سیاست خارجی نیز به فرایندهای تصمیم‌سازی، عناصر شکل دهنده به سیاست کشورها در سطوح داخلی توجه داشته‌اند. از این رو آنها بر «کارگزار» تأکید داشته‌اند و با برجسته ساختن آن، نقش ساختار را در رفتار آن به حاشیه رانده‌اند. در اینجا، تحلیل سیاست خارجی به «تحلیل دسته‌ای از فرایندهای پیچیده و چند لایه اشاره دارد که در سطح

حکومت‌ها رخ می‌دهد و شامل ریشه‌یابی اهدافی است که حکومت‌ها در روابطشان با دیگر حکومت‌ها تعقیب می‌کنند و نیز ابزارهایی که جهت دستیابی به این اهداف به کار می‌گیرند. پس در این حیطه به مسائلی چون فرآیندهای جاری در سطح نهادهای رسمی و غیررسمی حکومت، روند تصمیم‌سازی و استراتژی‌های انتخاب عقلانی اهداف و وسایل، محیط و سرشت سیاست داخلی، کارگزاران و مؤلفه‌های روانشناختی آنان، تصورات و ایدئولوژی‌ها، ژئوپلتیک و جغرافیا، سطح توسعه و تکنولوژی و ... توجه می‌شود. (Kublakova(c). 2001.pp.15-).
 lentner. p.173- Howard. 2005. Smith.Ibid. p.38. Keeble (ed). 1985. pp.2-6.
 روزنا. ۱۳۷۲. صص ۴۷-۳۵)

نتیجه‌نهایی این شکاف آن بود که نظریه‌های نظام محور از منظر کل بر جز می‌نگریستند و گروه دیگر از منظر اجزا به کلیت و بدین دلیل هر دو نیاز اندکی به یکدیگر احساس می‌کردند. تلاش‌هایی نیز برای تلفیق آنها صورت گرفت. به عنوان مثال دیوید سینگر، سیاست خارجی را توصیف سطح «دولت» سیاست جهانی را در تمایز با توصیف سطح «سیستم» سیاست جهانی می‌دانست. نکته مناقشه‌آمیز در این میان در باب نقش امور ذهنی در تکوین سیاست خارجی بود که نظریه‌های نظام محور، اساساً جایگاهی را برای آن قائل نبودند و این در تعارض با واقعیت مشاهده‌شونده تفاوت‌های شدید در رفتارهای سیاست خارجی کشورها بود. در این جریان بن‌بستی رخ می‌داد که در نهایت هر دو گرایش را در مسیرهای متفاوتی از تحلیل بدون توجه به دیگری قرار می‌داد که به آن اشاره شد.

گفته شد، نقد سازه‌انگار در بعدی متوجه نقد تلقی ایستای جریان غالب از «ساختار» می‌باشد و با کشاندن بحث به نقد مبادی هستی‌شناختی و ... این تلقی‌ها، الگوی بدیل خود را ارائه می‌دهد. در این جا نیز سازه‌انگاری معتقد است، گرچه دو رشته سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل مستقل از هم هستند، ولی هر دو در فضایی پوزیتیویستی و خردگرایانه شکل گرفته‌اند که نتیجه آن تلقی ایستای آنها از «ساختار» یا «کارگزار» بوده است، گویی که عملکرد آنها در استقلال از هم شکل می‌گیرد. پس نقد سازه‌انگار بر نظریه غالب مطالعه روابط بین‌الملل، قابل تسری به بن‌مایه‌های تحلیل سیاست خارجی سنتی نیز است. تحلیل سیاست خارجی نیز تلقی ایستایی از «کارگزار» دارد و تنها به تأثیر محیط داخلی در شکل‌دهی به تصمیمات آن نظر دارد، تلقی خاصی از عقلانیت دارد و به عرصه بین‌المللی به مثابه بازاری رقابت گونه می‌نگرد. پس در یک کلام سازه‌انگاری معتقد است شکاف موجود در این عرصه، ضعف تحلیل‌های هر دو گروه و ... ناشی از مبادی هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و انسان‌شناسی مشترک آنهاست. (lentner. Ibid. p.173) هستی‌شناسی بدیل سازه‌انگاری، با باور به تکوین متقابل «ساختار- کارگزار»، هر دو سطح را به فراتر رفتن از تحلیل ایستای خود از

ساختار، کارگزار، منافع، هویت، تهدید و همکاری می‌برد و این نکته را بیان می‌کند که اگر ساختار امری برآمده از کنش متقابل بازیگران است و در این کنش بازیگران بر اساس هویت‌های متمایز خود که برآمده از محیط داخلی آنهاست، دست به کنش می‌زنند، به نحو متقابل نیز، ساختار به شیوه‌های گوناگون هویت، منافع و... آنها را تحت تأثیر قرار می‌دهد و آن را شکل می‌دهد. نتیجه طبیعی این تحلیل قرار گرفتن سطح تحلیل سیاست خارجی در کنار تحلیل سیاست بین‌الملل خواهد بود و این به مدد هستی‌شناسی بدیلی ممکن شده است که بر نقش ایده‌ها در تکوین واقعیت باور دارد. سازه‌انگاری عنوان می‌کند، بازیگران بر حسب معانی ذهنی، زبان و تلقی‌های خود (که برآمده از هویت آنهاست) دست به کنش متقابل می‌زنند و در این تعامل واقعیت را می‌سازند و آنگاه در تعامل با واقعیت، ساخته می‌شوند. نتیجه طبیعی این تلقی در تبیین رفتار سیاست خارجی یک کشور آن است که دولت‌ها، براساس هویت زمینه‌مند خود، جهان را برای خود می‌سازند و بر اساس آن دست به کنش می‌زنند و در این کنش متقابل واقعیت نظام بین‌الملل را می‌سازند، ولی به متقابل نیز در رابطه با آن ساخته می‌شوند و هویت آنها دچار دگرگونی می‌شود. در اینجا کشورها در مقام بازیگران صحنه بین‌المللی «تفسیر می‌کنند، تصمیم می‌گیرند، اعلام می‌کنند و در نهایت اجرا می‌کنند» ولی آنها همه این کارها را بر اساس چهارچوبه درک خود از جهان انجام می‌دهند. پس در اینجا حکم سازه‌انگاران آن است که «سیاست خارجی عمل بر ساختن است». بدین دلیل است که اسمیت به تأسی از ونت که در چارچوب نظریه سازه‌انگاران ساختار گفته بود «آنارشی چیزی است که دولت‌ها آن را می‌سازند» در باب نظریه سیاست خارجی سازه‌انگاران می‌گوید: «سیاست خارجی چیزی است که دولت‌ها آن را می‌سازند» (Smith. Ibid. p.p.38).

(39)

ونت در تحلیل‌های خود کمتر وارد مقوله سیاست خارجی و سطوح خردتر تحلیل روابط بین‌المللی شده است ولی عنوان کرده که دیدگاه‌های او قابلیت بکارگیری در حیطه‌هایی چون خانواده و دولت را دارند (ونت. پیشین صص ۲۸۱) اما وی در مقاله‌ای با همکاری رونالد چپرسون و پیتر کاتزنشتاین، با عنوان «هنجارها، هویت و فرهنگ در امنیت ملی» متوجه سطوح خردتر بین‌المللی شد. مقاله آنها با اشاره به اینکه مطالعات امنیت ملی، تاکنون تحت سیطره گرایش‌های خردگرا بوده است، عنوان می‌کنند، مصداق این سیطره، توجه آنها به مقولاتی چون هویت، هنجارها و منافع به مثابه امور قطعی و درونی و غیرقابل دگرگونی است که برآمده از نحوه توزیع قدرت در سطح نظام می‌باشد. آنها معتقدند که این دیدگاه‌ها به دلیل بنیادهای مادی‌گرایانه و سودمندگرایانه، قادر به درک تأثیر مسائل فرهنگی و هویت در درک کشورها از امنیت ملی نشده‌اند. آنها در نقد این الگوها، محور کار خود را نقد ایده «دولت به

مناخه بازیگر عقلانی» قرار داده و با اشاره به اینکه محیط امنیتی موجود، تا حد زیادی امری نهادی و فرهنگی است، عنوان می‌کند که محیط فرهنگی نه تنها بر انگیزه‌های دولت‌ها جهت اقدام به شیوه‌های خاصی تأثیر می‌گذارد، بلکه همچنین بر خصایص اصلی آنها یعنی «هویت» آنها نیز تأثیر می‌گذارد و آن را شکل می‌دهد. آنها این عناصر فرهنگ را ذیل دو دسته هنجارها قرار می‌دهد. ۱- هنجارهای بین‌المللی که مورد مطالعه تئوری رژیم‌هاست ۲- هنجارهای داخلی. آنها هنجارها، را «انتظارات جمعی در باب رفتار صحیح مطابق با هویت تثبیت شده» می‌دانند که دولت‌ها در تعامل با آنها، امنیت ملی و سیاست خارجی خود را شکل می‌دهند و منافع خود را تعریف و باز تعریف می‌کنند. (بدون تاریخ و بدون صفحه Jepperson, wendt and katzenstein). کراتوچویل و نیز کاتزنشتاین در کارهای مجزایی به شیوه سازه‌انگاران، به تحلیل تأثیر هویت داخلی و هنجارهای بین‌المللی بر رفتار و تلقی‌های بازیگران تأکید می‌کنند، به گونه‌ای که بازیگران در قالب تصورات خود که برآمده از محیط داخلی، اسطوره‌ها، جهان‌بینی‌ها و باورهای عمومی آنها می‌باشد وارد عرصه بین‌المللی می‌شوند ولی هنجارهای بین‌المللی، نیز عملکرد آنها را محدود و ذهنیت آنها را دگرگون می‌کند (Katzstein. 1996. Rittberger 2002)

آدلر نیز با محور قرار دادن مقوله هویت، اشاره می‌کند که هویت دولت‌ها محور «تعریف» آنها از «واقعیت» و بر ساختن مسائلی چون قدرت، منافع ملی، دوست و دشمن و امنیت و ... و در نهایت تصمیم‌گیری و کنش بر اساس آنهاست. او عنوان می‌کند، کشورها مانند افراد تا حد زیادی زندانیان هویت و دسته‌بندی‌های ارزشی خود از جهان هستند. این قضاوت‌های ارزشی، کنش را از طریق تحت نفوذ قرار دادن درک ما از موقعیت‌های خاص و نیز جهت‌دهی به انتخاب‌ها تحت تأثیر قرار می‌دهند. (adler. Ibid. 242 pp.78-79) او با مد نظر قرار دادن مسئله «تغییر» در رفتار بر حسب تغییر در تلقی‌ها، عنوان می‌کند که دیدگاه او دارای توصیه‌های برای سیاست خارجی‌هاست. او در چهارچوب این توصیه‌ها متوجه روند صلح خاورمیانه است، و با اشاره به اینکه، منافع کشورها بر حسب هویت آنها تعریف می‌شود و این منافع رفتارها را می‌سازند، معتقد است که راه صلحی پایدار در خاورمیانه، وابسته به این نکته است که اسرائیل به تعریفی نوین از منافع، تهدیدها، امنیت و ... خود پردازد و راه این باز تعریف، دگرگونی تعریف اسرائیل از «ما» در مقابل «دیگری» است. (Ibid.pp.92, 243-253)

اونف نیز در مقاله‌ای در ادامه تحلیل‌های زبانی خود، به تحلیل زبان مسلط در حیطه سیاست خارجی و تأثیر آن بر سیاست خارجی و کنش بازیگران می‌پردازد. (Onuf.2001.pp.77-82) هوارد با برجسته ساختن تحلیل زبانی اونف و نیز بازگشت به الگوی «بازی‌های زبانی» ویتگنشتاین، سعی در نشان دادن تأثیر «بر سازنده» زبان در شکل‌دهی به سیاست خارجی آمریکا در مقابل دو کشور «شور» یعنی کره شمالی و عراق دارد. هوارد نشان می‌دهد که

چگونه بکارگیری الگوهای زبانی مختلف از سوی کارگزاران سیاست خارجی امریکا در مورد هر یک از این کشورها، باعث تصمیم به حمله به یکی و مصالحه با دیگری می شود. (Howard. pp.805-825) راگی نیز، با محور قرار دادن ایده «نظام های دانایی اجتماعی social epistemes» به مسئله «هویت» و تأثیر آن در سیاست خارجی امریکا و ارائه توصیه هایی در این حیطه با لحنی اخلاقی به چهارچوبه نهادگرایی خود پرداخته است. وی در مقاله ای به فرایندهای شکل گیری سیاست خارجی امریکا در چهارچوبه هویت آمریکایی پرداخته است. (Ruggie. 1997.pp.89-125) او در مقاله ای دیگر، به تأثیر تصور ذهنی امروز آمریکایی از خود به عنوان «استثناء» در یکجانبه گرایی سیاست خارجی آن کشور می پردازد. وی معتقد است که بر خلاف این تصور، تثبیت رویه های چندجانبه گرایانه، مانع تصور آمریکایی از نقش خود در قرن ۲۱ است. (Ruggie. 2004) مسئله نقش «تصویرهای ذهنی» از خود و دیگران در شکل دهی به سیاست خارجی ها مورد توجه تحلیل های دیگر سازهانگاران نیز بوده است. (ادوارد سعید در آثار متعدد خود به مسأله نقش «تصویر» ارائه شده از مسلمانان در جهت گیری های غربی نسبت به اسلام اشاره دارد. Ruggie. 2003) 2005 Luksaite.

تدهوپ نیز در چهارچوبی سازهانگاران، سعی در نشان دادن تأثیر مقوله هویت نظام سیاسی شوروی بر کنش های سیاست خارجی آن کشور دارد. (Hope.2002p.xi) هوپ با تحلیل گفتگمانی متون متعدد تولید شده در سال ۱۹۵۵ در شوروی، ۴ منبع هویت نظام شوروی را باز می شناسد: طبقه، مدرنیته، ملت و انسان طراز نوین شوروی. هوپ نشان می دهد که این ۴ منبع در رابطه با یکدیگر کلیتی را می ساختند که در چهار چوبه آن نظام شوروی به جهان می نگریست و آن را معنادار می کرد و در نهایت می ساخت، احکام ارزشی در باب هر جزء صادر می کرد و از دل این احکام ارزشی، منافع، دوستان و دشمنان و راهبردهای مطلوب را استنتاج می کرد و با آنها به کنش می پرداخت. (Ibid. pp.35-90) هوپ و تحلیل های دیگری نیز با اشاره به بحران «هویت» در سیاست خارجی روسیه، پس از فروپاشی شوروی به این نکته اشاره می کنند که در شرایط فقدان عناصر مفهومی منسجم جهت معنادار کردن جهان و «ساختن» آن در چشم کارگزاران روس، عملکردهای سیاست خارجی روسیه در مقابل غرب در نوعی سردرگمی فرو رفته است. (Hope. Ibid 155-187,259). (۱۳۸۱).

تحلیل سازهانگاران از سوی دیگر متوجه تأثیر تاریخ در شکل دهی به سیاست خارجی ها نیز است. در این چهارچوب سازهانگاری معتقد است که هویت یک دولت با ارجاعاتی ارزشی به گذشته و آینده کشور شکل می گیرد. دولت ها با «روایت» تاریخ به شیوه ای خاص، آن را پشتوانه عملکرد امروز خود قرار می دهند. (Porcel Quero.2001.pp.147-149) بی تردید تحلیل سازهانگاران از سیاست خارجی در پی نفی الگوی سنتی نیست، بلکه با اخذ ابزارهای

تحلیل آن، به احیای روشمند نقش ایده‌ها و الگوهای ذهنی و هنجارها در تحلیل سیاست خارجی خواهد پرداخت، به گونه‌ای که در اینجا الگوهای ذهنی به تعیین‌کننده سیاست خارجی‌ها بدل می‌شوند. این مسئله از طریق قرار گرفتن مسئله «هویت» نظام سیاسی در مرکز تحلیل سیاست خارجی تحقق می‌یابد. با محور قرار گرفتن هویت است که ایده مرکزی سازه‌انگاری مبنی بر قرار دادن ذهنیت به عنوان قوام بخش عالم تحقق می‌یابد و نظریه سیاست خارجی سازه‌انگارانه ممکن می‌شود. در فلسفه و جامعه‌شناسی معاصر، در تعریف هویت، آن را «تعریف خود» یا «تعریف کیستی خود» در مقابل «دیگری» دانسته‌اند. در این تعریف، موجود خودآگاه، به تاریخ، حافظه مشترک جمعی، جایگاه سرزمینی، فرهنگ و... اشاره می‌کند و خود را از دیگرانی که صاحب این خصلت‌ها نیستند متمایز می‌کند. پس در کل، هویت‌ها بر اساس اشاره به «زمینه»ها شکل می‌گیرند. (جنکینز، ۱۳۸۱، صص ۴۸-۳۳، کرمی، ۱۳۸۳، صص ۱۷۲-۱۶۷) سازه‌انگاران معتقدند که انسان‌ها براساس این هویت زمینه‌مند خود، دنیای خود را می‌سازند و به کنش در آن می‌پردازند و به نحو دیالکتیکی از آن متأثر می‌شوند. در روابط بین‌الملل هم، سازه‌انگاری معتقد است که فراسوی توزیع عینی قدرت (تصور خردگرایان)، «تصور» و تلقی کشورها از توزیع قدرت دیگران قرار دارد. این تصورات برآمده از تصور یک ملت است که آنها را قادر به تعامل با محیط می‌کند. هویت به ملت‌ها اجازه می‌دهد که جهان را معنادار کند، به دسته‌بندی موجودیت‌های دیگر اقدام کنند و واقعیتی سلسله‌مراتبی بسازند که از آن «خود»، «دیگری» و دوست و دشمن تعریف شده است. این جهان ساخته شده که دارای دلالت‌های ارزشی است، اقدامات آنها را نیز شکل می‌دهند. دولت نیز که بر ساخته‌ای اجتماعی است، در این ذهنیت جمعی مشارکت دارند و جهان را در این چهارچوب درک می‌کنند، دوستان، دشمنان، منافع، مطلوبیت‌ها، تهدیدها را تعریف می‌کنند و کنش‌های خارجی خود را شکل می‌دهند. (Wilmer, 2002, pp.59-80, 115-140) در سایه این تعاریف است که دولت‌ها و ملت‌ها، وضعیت موجود نظام بین‌الملل را «قابل تحمل» یا «غیرقابل تحمل» می‌یابند، کشورهای دیگر در مقام دوست، دشمن، بی‌طرف دسته‌بندی می‌شوند و کنش‌های آنها به عنوان «تهدید» یا «دوستانه» تلقی خواهد شد. دولت‌ها با این تصورات درصدد «تغییر یا حفظ» نظم موجود برمی‌آیند، با کشوری متحد می‌شوند و بر علیه دیگری اقدام می‌کنند، شدت و ضعف این دوستی و دشمنی‌ها نیز به تصورات بسته است. در این چهارچوب آنها موقعیت‌ها را برای خود معنادار می‌کنند، حوزه‌های نفوذ خود را تعریف می‌کنند و ضرورت‌ها و نیازهای خود را بازشناسی می‌کنند و در یک کلام «سیاست خارجی خود را می‌سازند». البته این «ساختن» فرآیندی است در درون نهادها و توسط کارگزاران و... که ابزارهای تحلیلی الگوهای سنتی در این میان به کار می‌آیند. دولت‌ها در چهارچوب تفسیری خود، زبان واژگان

خاصی را به وجود می‌آورند که دارای دلالت‌های ارزشی در باب دوستان و دشمنان و خوب و بد است. در چهار چوب دلالت معنایی، زبان واقعیت را می‌سازد و در این ساختن، بخش‌هایی از واقعیت در فرایند «غیریت‌سازی» به حاشیه رانده می‌شوند و از آن مشروعیت‌زدایی می‌شود و بخش‌های دیگر در مقام «مرکز» صاحب مشروعیت می‌شوند (این فرایند همسان و همزمان با مکانیزم‌های تعریف هویت و بر ساختن جهان در قالب آن است). پس زبان سیاست خارجی، نشان‌دهنده عرصه و گستره مفهومی است که در چهار چوب آن، جهان در چشم یک دولت و ملت معنادار و تعریف می‌شود. دولت‌ها اسیر این واقعیت ساخته شده هستند. در هویت یک ملت و ساختن جهان، «هنجارها» نیز به نحو ضمنی تعریف شده اند و عمل دولت بر خلاف این هنجارها، به معنای از دست رفتن مشروعیت دولت خواهد بود. اما هویت دولت و نظام سیاسی تنها از منابع داخلی ریشه نمی‌گیرد. دولت به عنوان موجودیتی مشارکت‌کننده در عرصه‌های بین‌الملل، در معانی مشترک و مسلط در آن مشارکت می‌کند و بدون توجه به «هنجارهای» مسلط قادر نخواهد بود اهداف خود را پیگیری کند. این هنجارها انتظاراتی در باب «رفتار مطلوب» از دولت‌هاست که نادیده گرفتن آنها، علاوه بر واکنش دولت‌های دیگر، به نوعی از دولت در سطح جهانی مشروعیت‌زدایی خواهد کرد. (Rittberger. Ibid. mcelery. 1992.pp.46, 53-57) پس گرچه ساختار بین‌المللی امری تکوین یافته در تعامل کشورهاست، ولی این ساختار در استقرار خود، دارای عینیتی محدودیت بخش و مستقل از بازیگران است و عملکرد آنها را محدود می‌کند و هویت و منافع آنها را تحت تأثیر قرار می‌دهد. پس گرچه دولت‌ها، این ساختار را در قالب «قابل تحمل» یا «غیرقابل تحمل» معنا می‌دهند و برله یا علیه آن اقدام می‌کنند، اما اگر عملکرد آنها باعث احساس تهدید از سوی بازیگران و رویه‌های مستقر شود، بر علیه آنها اقدام خواهند کرد.

در نهایت، در مقام نتیجه‌گیری دوباره به مسئله کنش و قوام بخشی متقابل ساختار - کارگزار باز می‌گردیم که نقطه عزیمت این بخش بود. در این روند ما شاهد جریان پویا از تکوین متقابل هستیم که به معنای بازاندیشی و باز تعریف دائمی هویت، منافع و... است این روند پویا به ما کمک می‌کند که ضمن درک آغاز حرکت یک سیاست خارجی که اغلب ناشی از تصورات بر آمده از هویت داخلی آن است، به دگر دیسی‌های آن در مراحل بعدی که اغلب ناشی از برخورد با رویه‌های مستقر جهانی و آگاهی از محدودیت‌هاست نظر داشته باشیم و این جریانی است دائمی که جز تحلیلی پویا قادر به درک آن نخواهد بود.

۳- سازه‌انگاری و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران:

تحلیل سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران از سوی منابع داخلی و خارجی، تا کنون در چهارچوب الگوهای سنتی تحلیل سیاست خارجی و بر محور مفروضه‌هایی قرار داشته است که از هستی‌شناسی ماتریالیستی و سودمندگرایانه حاکم بر عرصه‌های مطالعات بین‌المللی برآمده است. یکی از زمینه‌های اصلی در این الگو، «دولت به مثابه موجودیتی عقلانی» می‌باشد که مطابق با آن، چون دولت‌ها «منافع» مشخص و عینی‌ای در عرصه بین‌المللی دارند، در جهت دستیابی به آنها از «ابزار» های مشخص نیز استفاده می‌کنند. عقلانیت ابزاری حاکم بر این تحلیل، در ارزیابی سیاست خارجی ایران آن را با خصلت «ایدئولوژیک» بیان می‌کند و از این عنوان مفهومی تنگ‌نظر را به رفتار سیاست خارجی ایران استناد می‌دهد. از سوی دیگر فرضیه «هویت» دولت به مثابه امری ناشی شده از ساختار نظام، به نحو مشخصی در عملکرد نظام جمهوری اسلامی ناکارآمد بوده است. پس شاهدیم که این رویکردها بر اساس الگوی ذهنی خود، سعی در تبیین رفتار سیاسی جمهوری اسلامی داشته‌اند که به واسطه ضعف ابزارهای مفهومی، دائماً در پیش‌بینی رفتارهای آتی شکست خورده‌اند. عمده‌ترین دلیل ضعف این تحلیل‌ها را شاید بتوان در این نکته یافت که در آنها هیچگاه به نحو جدی به مسئله «هویت» نظام سیاسی ایران و «تصویر» آن از واقعیت عرصه جهانی توجه نشده است. این تلقی‌ها هیچگاه آن اهمیت بنیادی را که کارگزاران نظام به مسئله «هویت» و ابعاد نظری نظام می‌دادند، مورد توجه جدی قرار ندادند و سعی نمودند بر پایه مفروضات خود، آنها را ذیل عنوان «ایدئولوژی»، «سیاست‌های اعلامی» و.... قرار دهند. امروزه به جد می‌توان مدعی شد که تحلیل واقع‌بنیانه‌ای از سیاست خارجی جمهوری اسلامی ممکن نخواهد شد مگر آنکه در چهارچوبه ادراکی ما، ابزارهایی جهت مد نظر قرار دادن اهمیت بنیادین مقوله «هویت» نظام اسلامی وجود داشته باشد. این رویکرد به ما کمک خواهد کرد که تحولات گفتمانی آن را در دوره‌های گوناگون نیز مورد بررسی قرار دهیم. با درک هویت نظام قادر خواهیم بود به سازه‌های مفهومی که مطابق آن دولت و کارگزاران آن، جهان را در قالب آن معنادار و دسته‌بندی می‌کنند، دریابیم. در منطق سازه‌انگاران، «هویت» امری از پیش داده شده نیست، بلکه از آن حیث که امری تاریخی است، حاصل شرکت یک موجودیت آگاه در مفاهیم بنیاد ذهنیتی مورد قبول یک جامعه است. هویت از این حیث که خود امری تکوین یافته است، به منابع و ریشه‌های خود ارجاع می‌دهد. پس در تحلیل سیاست خارجی یک نظام سیاسی از منظر هویت آن باید در وهله اول به «منابع» هویتی، به «منابع» این «خود» در جامعه و تاریخ آن پرداخت تا زمینه مندی آن را اثبات کرد. (Taylor, 1992)

ما نیز در جهت نقد الگوی سنتی، باید به «منابع» هویتی نظام سیاسی جمهوری اسلامی بپردازیم تا امکان آن فراهم آید که درک کنیم در نگاه جمهوری اسلامی «واقعیت» بین المللی موجود، چه شاخص‌هایی دارد؟ آیا قابل پذیرش است یا نه؟ دوستان و دشمنان چه کسانی هستند؟ منافع چه اموری هستند؟ تهدیدات شامل چه عناصری است و فرصت‌ها چه مواردی را شامل می‌شود؟ در این چهارچوبه، «زبان» سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران نیز اهمیتی بسیار بیشتر از تحلیل‌های گذشته می‌یابد، چون در چهار چوبه شبکه تفسیری بر آمده از واژگان و دلالت‌های معنایی آنهاست که «واقعیت» بر ساخته می‌شود به کنش با آن پرداخته می‌شود.

الف - منابع هویتی نظام جمهوری اسلامی ایران

در این بخش به هیچ وجه قصد ما ارائه کلیه منابع هویتی نظام جمهوری اسلامی ایران نیست بلکه هدف، مد نظر قرار دادن آن دسته از منابع هویتی است که در نهایت دارای تأثیراتی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در طی ۲۸ سال گذشته بوده است. این منابع شامل ۳ دسته هستند که دارای همپوشانی زیادی با یکدیگر هستند ولی دارای تمایز نیز می‌باشند، که در توضیح، به آنها اشاره خواهد شد.

۱- ذهنیت تاریخی ایرانیان

۲- اسلام‌گرایی و چهار چوبه‌های فقهی بر آمده از آن

۳- تجربه تاریخی معاصر ایرانیان.

۱- ذهنیت تاریخی ایرانیان:

تحلیل گران مسائل بین المللی و سیاست خارجی از ابتدا متوجه تأثیر چیزی مانند آنچه جی مورگنتا، «منش ملی» کشورها می‌نامد، در سیاست خارجی کشورها بوده‌اند. (مورگنتا، ۱۳۷۴، صص ۲۳۸-۲۲۷) مسئله از منظر سازه‌انگاری، این است که مردم و مسئولان یک کشور در حافظه و «ناخودآگاه» تاریخی خود، چه درکی از جایگاه کشور خود در دنیای کشورها دارند؟ آیا برای خود «رسالتی» جهت «رهایی بخشی» دیگران قائل‌اند؟ آیا برای خود خصلت‌های ویژه‌ای قائلند و معتقدند که مورد الطاف ویژه الهی قرار دارند یا نه؟ به جهان با نگرشی «اخلاقی» می‌نگرند یا با دیدی «مادی» و سودمندگرایانه؟ آیا درک «معنوی» از جهان دارند یا درکی صرفاً مادی؟ آیا مردمی مایل به پذیرش سلطه دیگران هستند یا نه؟ امروزه تردیدی نیست که تلقی‌ها و ادراکات ذهنی یک مردم، تأثیرات عمیقی را در عملکرد و قضاوت‌های روزانه آنها دارد. آنچه جوزف کمبل، در باب «قدرت اسطوره» در همه زوایای زندگی امروزی

عنوان می‌کند، در مورد تأثیر اسطوره‌های این چنینی بر سیاست خارجی‌ها نیز صدق می‌کند. (کمبل. ۱۳۸۰. صص ۴۸-۱۹) تحلیل‌گران سیاست خارجی ایالات متحده به تأثیر چیزی تحت عنوان «رسالت امریکائی» در سیاست خارجی امریکا تأکید داشته‌اند. پژوهشگری این تصور را در چهارچوب آنچه وی «پارادیم لاکئی» در سیاست خارجی امریکائی می‌داند، توضیح می‌دهد، که مصداق آن اصول ۱۴گانه ویلسونی بوده است. (Weisband.1973) بردیایف، نیز نشان می‌دهد که چگونه الگوهای ذهنی ملت روس در تلقی خود به عنوان، «تنها ملت مسیحی حقیقی» به کمونیست‌های ملحد به ارث رسید و به گونه‌ای ناخودآگاه تلقی‌های آنها را درباب لزوم رهبری «خلق‌های تحت ستم» تحت تأثیر قرار داد (بردیایف. ۱۳۵۸. صص ۳۲-۲۵). لذا در هر دو مورد امریکا و شوروی شاهدیم که این تلقی‌های ذهنی تا چه حد در تدوین جهت‌پیگیری سیاست خارجی آنها تأثیر داشته است.

در مورد تأثیر ذهنیت تاریخی ایرانیان نیز گفته شده که ایرانیان در تاریخ خود، جهان را در چهارچوبی معنویت‌گرایانه و اخلاقی درک می‌کنند و دارای نگرشی اساساً عدالت‌گرایانه هستند. بازگشت به اسطوره‌های تاریخی ایرانی، در باب شکل‌گیری عالم و پیدایش انسان و... نشان از این نکته دارد، که ایرانیان به نوعی جغرافیای افسانه‌ای باور دارند که در مرکزیت آن سرزمین «ایران ویج» قرار دارد که مورد لطف خاصه اهورامزدا است. این تلقی را به نحو مشخص می‌توان در رساله‌هایی چون بندهشن، اوستا، کارنامه اردشیر بابکان و... نشان داد. مطابق شاهنامه فردوسی، در زمان تقسیم جهان بین فرزندان کیومرث، به حکم الهی، ایرج به عنوان شایسته‌ترین فرزند و دارای فره ایزدی، به حکمرانی ایران به عنوان برگزیده‌ترین سرزمین‌ها می‌رسد و سلم و تور که توران و روم را به دست آورده‌اند، حسادت گونه به ایران نظر دارند. در قلب گرایش ایرانیان به سرزمین و مردم خود، این تلقی وجود دارد که آنها به عنوان حاملان امانت الهی بر روی زمین عمل می‌کنند. (برای مسائل فوق رک. رضایی‌راد. ۱۳۷۸. صص ۲۱۹-۱۱۴. ویدن‌گرن. ۱۳۸۱. صص ۶۸-۲۹) این ادراک ذهنی در دوران پس از اسلام در گرویدن آنها به مکتب اهل بیت (علیه السلام) بروز مشخص یافت. وقتی این ذهنیت با احادیثی از رسول خدا(ص) و اهل بیت در باب ویژگی‌های سرزمین فارس همراه شد، خود انگیزه‌ای جهت استقلال‌طلبی و پی‌افکندن نظمی نو در عالم اسلامی بود. این ذهنیت تاریخی با ظهور تشیع در ایران ابعادی عمیق‌تر یافت و ایرانیان در تلقی خود در مقام پیروان اهل بیت و «گوهر اسلام» وظیفه خود را زمینه‌سازی برای ظهور امام غائب می‌دانند که جهان پر از ظلم و ستم را لبریز از عدالت خواهد کرد. (نجفی. ۱۳۸۴. صص ۴۰-۳۸)

تأثیر این ذهنیت‌ها و ادراکات تاریخی را می‌توان در انقلاب اسلامی و ذهنیت انقلابیون از ماهیت و هویت و رسالت انقلاب و نظام برآمده از آن در عالم کنونی دریافت. لیلی عشقی که

در کتاب برجسته خود، به بررسی هویت انقلاب اسلامی و نظریه پردازی امام (ره) در متن «ذهنیت» تاریخی و هستی‌شناسی ایرانی پرداخته است، نشان می‌دهد که چگونه انقلاب اسلامی ایران در نزد انقلابیون به عنوان رخدادی در ایران به عنوان «مرکزیت عالم» در عالی‌ترین سطوح خود به الوهیت و وعده عدالت گسترده توسط امام عصر (عج) پیوند می‌خورد. عشقی جمله ای از امام می‌آورد که در آن ایشان وقوع انقلاب اسلامی در ایران را به عنوان «حادثه‌ای در ملکوت» تعبیر می‌کنند که جز در متن این ذهنیت و هویت و تلقی تاریخی ایرانیان قابل درک نیست. «ارض ملکوت» در ذهنیت متافیزیکی و تلقی عرفان ایرانی عرصه ای است که در آن الوهیت به بشر و اهل زمین پیوند می‌خورد و راه یابندگان به آن به عنوان حاملان امانت الهی، مبشر رهایی و در هم شکستن ظلم «طاغوت‌ها» می‌شوند. این ادراکات معنوی، مسئله‌ای بود که مورد توجه جدی میشل فوکو قرار گرفت. (عشقی، ۱۳۷۹، صص ۷۵-۶۲، کرین، ۱۳۵۸، صص ۱۵۸-۱۰۵، فوکو، ۱۳۷۹، صص ۵۶۷-۵۶۴) از دل این درک و تصویر و ذهنیت تاریخی بود که نظام اسلامی بیرون آمد و هویت نظام به شدت به آن پیوند خورد، به گونه‌ای که در ادامه آن تلقی‌ها، جمهوری اسلامی، برای خود وظیفه ای اساسی در جهت ایجاد نظامی نو در عالم تعریف کرد که در صدد در هم شکستن «نظم طاغوتی» مسلط در دوران کنونی است. در این تلقی‌ها نگرش رهایی بخش شیعی با جغرافیای ایران پیوند می‌خورد و در نهایت گرایش‌های حکومت اسلامی را در پیوند با ملی‌گرایی ایرانی (در معنایی متفاوت از ملی‌گرایی مدرن) قرار می‌دهد. اهمیت این عناصر معرفتی ایرانی در هویت نظام نوین برآمده از انقلاب و ساخت واقعیت جهانی از سوی آن غیرقابل انکار است. گراهام فولر در تحلیل خود از ذهنیت ایرانیان و کارگزاران نظام اسلامی، تداوم این تلقی‌ها را از جایگاه ایران در جغرافیا و نقشه عقیدتی عالم نشان می‌دهد. (فولر، ۱۳۷۳، صص ۲۲-۱۵) از سوی دیگر نیز، فواز جرجیس معتقد است که اساساً گرایش‌های عمیقاً ملی‌گرایانه در نزد رهبران ایران قابل مشاهده است. (جرجیس، ۱۳۸۲، ص ۳۵۷) همه مسائل فوق نشان‌دهنده این نکته است که آنچه در دوران پس از انقلاب در ایران ظاهر شده است، دارای ارتباطی عمیق با «زمینه» و ذهنیت تاریخی ایرانیان است و بدون توجه به آن و تأثیر آن در تلقی مردم و حاکمان از نظم موجود، کنش‌های آنها قابل درک نیست.

۲- اسلام‌گرایی و چهارچوبه فقهی برآمده از آن

فقه در معنای اسلامی آن، قانون زندگی و عرصه تعریف باید‌ها و نبایدهای مسلمانان می‌باشد. اهمیت فقه به مثابه یک ساختار تعیین‌کننده رفتار جامعه مسلمان و نیز «بر سازنده» تلقی مسلمانان از جهانی که با آن در تعامل‌اند، مسئله ای اساسی در درک رفتار مسلمانان می‌باشد که نگاه شرق‌شناسانه در ادامه درک غرب محور خود، به آن توجه نکرده است و به

ارائه تصویری کاریکاتور گونه از آن اکتفا کرده است. (سعید. ریشه‌های این «تصویر» را در نگاه «شرق‌شناسانه» باز می‌یابد که در نهایت ناشی از نگاه غیریت ساز مدرنیته است. سعید. ۱۳۸۲. صص ۵۳۴-۵۰۲) اما گرایش‌های نوین معتقدند که در جامعه وحی محور اسلامی، فقه به مثابه «قانون بنیادین» جانشین منطق یونانی شده است و به این لحاظ سامانه معرفتی دیگرگونی پدید آورده است که در چهارچوب تلقی خاص غربی از عقلانیت قابل درک نیست. (فیرحی. ۱۳۷۸. صص ۲۳۱-۲۲۹)

همانگونه که ما در منطق شاهد دسته‌بندی موجودیت‌ها در چهارچوب‌های خاصی هستیم که برای ذهنیت منطقی، جهان را معنا دار می‌کند و به زبان سازه‌انگاران «برمی‌سازد»، در چهارچوب فقه اسلامی نیز، جهان اطراف برای فرد مسلمان دسته‌بندی و معنادار می‌شود و در نهایت «بر ساخته» می‌شود. فقه در این زمینه، به ارائه «بایدها» و «نبایدها» به جامعه مومنین می‌پردازد و نحوه رفتار آنها را تعیین می‌کند. دولتی نیز که در جامعه‌ای با نظم معنایی بر آمده از فقه مستقر شده است نیز در چهارچوب جهان بر ساخته فقه عمل می‌کند و براساس بایدها و نبایدهای آن رفتار می‌کند و در صورت رفتار مخالف آن، مشروعیت خود را نزد مسلمانان از دست خواهد داد. از این جهت است که می‌توان به تأثیرگذاری صریح فقه در سیاست جوامع مسلمانان از طریق بر ساختن نگاهی خاص به جهان آگاه شد، امری که هیچ نظیری در چهار چوب غربی آن ندارند. به این ترتیب می‌توان تأثیر فقه را در سیاست خارجی جوامع مسلمان از ابتدای استقرار دین اسلام نشان داد. نظریه‌پردازان فقه سیاسی از ابتدای آغاز فقه، جهت تعیین نحوه رفتار دولت اسلامی، از دو منبع قرآن و سنت دست به استنتاجاتی زدند که به نحو مشخص متوجه رفتار سیاست خارجی بود و بایدها و نبایدهای دولت اسلامی را در جنگ، صلح، رفتار با اسرا و ... تعیین می‌کرد. برای این کار، فقه مانند همه نظام‌های دانایی دیگر، با استناد به منابع فقهی به دسته‌بندی و مقوله بندی جوامع، اقوام و کشورها در نسبت آنها با اسلام و دولت اسلامی می‌پرداخت و با این کار نوعی نظم سلسله مراتبی را از جهان ارائه می‌کرد. این نظم سلسله مراتبی که بر اساس تقابل «کفر» و «ایمان» فراهم آمده بود، جوامع و اقوام را بر اساس دوری و نزدیکی به ایمان در جایگاهی از سلسله مراتب قرار می‌داد. از دل این سلسله مراتب نحوه رفتار مطلوب دولت اسلامی با هر یک از این جایگاه‌ها مشخص می‌شد. مهم‌ترین مفاهیم بر آمده از این تقسیم‌بندی، دسته بندی محوری دارالاسلام- دارالکفر بود (که صریحاً در تعارض با الگوی دولت- ملت مدرنی می‌باشد که اساس نظم مستقر جهانی می‌باشد). هر یک از دو دسته، در درون خود تقسیم‌بندی‌های خاصی را نیز در بر می‌گرفت. مشخص‌ترین تقسیم‌بندی در دارالکفر تمایز میان دارالکفر «دشمن» و دارالکفر «بی‌زیان» است که نحوه رفتار با هر یک از آنها متفاوت خواهد بود.

فقه از بعدی دیگر نیز بر رفتار سیاست خارجی دولت اسلامی تأثیر می‌گذارد. در چهارچوبه‌های فقهی، دولت دارای وظایفی است که نمونه قاعده «نفی سبیل» نیز از آن دسته است. در بعدی دیگر، دولت اسلامی وظیفه مبارزه با دارالکفر دشمن جهت تغییر رفتار یا نبودی آن، برقراری مناسبات با دیگر ملت‌ها، گسترش اسلام در سرزمین‌های دیگر و در نهایت حفظ مصلحت مسلمین را نیز دارد. مفهوم مهمی که در این میان بر تعیین رفتار دولت اسلامی بسیار مهم بوده است و ریشه در رفتار سیاست خارجی پیامبر اسلام دارد، مفهوم «حفظ مصلحت مسلمین» است. مفهوم فقهی مصلحت که نزدیکی‌های بسیاری به رویکردهای عقلانیت غربی به مفهوم مصلحت عموم دارد، منبع بسیار مؤثری در دنیای معاصر جهت انطباق رفتار دولت اسلامی با چهارچوبه‌های تثبیت شده جهانی بوده است که به نحو مشخص در چهارچوب تئوری‌های «ام القرا» بیان شده است. (Alikhan and mohammadkhan et al. 2006, pp.295-332. عمید زنجانی. ۱۳۷۹. حمیدالله. ۱۳۸۰. برای مفهوم مصلحت و حدود فقهی آن رک. رمضان البوطی. ۱۳۸۴.)

باید دانست تأثیر اسلام در هویت جمهوری اسلامی و شکل‌دهی به سیاست خارجی آن، تنها محدود به عناصر و مؤلفه‌های فقهی ذکر شده نبوده است. آنچه از قواعد فقهی و تعیین کنندگی آنها بر سیاست خارجی گفته شد، هنگامی معنادار خواهد شد که به مسئله «خیزش اسلام» در دوران معاصر و بازگشت آن به عرصه عمومی جامعه اسلامی و تأثیر آن در پیدایی انقلاب اسلامی اشاره شود.

در تحلیل اسلام‌گرایی، بابی سعید عنوان می‌کند اسلام‌گرایی، «بازگشت سرکوب شدگانی» است که سالها هویت و مؤلفه‌های مرکزی تلقی آنها از جهان، انکار و تحقیر شده بود. اما این «بازگشت» بر مبنای احیای اسلام به صورتی نو صورت گرفته است و حاوی تفسیری نوین از جهان معاصر است. (سعید. ۱۳۷۹. صص ۶-۱ و ۵۷-۵۴ و ۱۳۶-۱۲۹ و ۱۸۵-۱۸۱) در این نگاه، تقسیم بندی سنتی از دارالاسلام و دارالکفر، صورتی پیچیده‌تر می‌یابد، زبانی خاص ابداع می‌شود و در قالب این زبان، درکی خاص از جهان، نیروهای موجود در آن، و «باید»ها و «نباید»ها ارائه می‌شود. در دل این درک است که قواعد فقهی در صورتی جدید، تعیین‌کننده رفتار دولت اسلامی در عرصه سیاست خارجی در دوران جدید می‌شوند.

رادیکال‌های مسلمان در تبیین استراتژی مبارزه خود، ابتدا به مرزبندی عالم در صورتی می‌پردازند. مهم‌ترین کسی که در این میان جالب توجه است، سید قطب است. قطب در تئوری «جاهلیت» به عنوان محوری‌ترین نظریه خود، با اشاره‌ای به آیه ۵۰ سوره مبارکه مائده، از مضمون آن دیدگاهی رادیکال برای نفی همه جوامع و نظم‌های فعلی استنتاج می‌کند. آیه عنوان می‌کند: «آیا این گروه حکومت جاهلیت را طلب‌اند؟ و برای مردمی که اهل ایمان و

یقین باشند، کدامین کس از نظر حکومت بهتر و شایسته‌تر از خداست؟». درک قطب از جامعه جاهلی، جامعه‌ای است که «پیروی از هدایت الهی را نمی‌پذیرد و به حکومت خدا در شئون و مسائل زندگی تسلیم نمی‌شود». از این جهت، جاهلیت برهه‌ای طی شده از تاریخ نیست که دیگر قابل طرح نباشد. بلکه جوهر جاهلیت عدم تسلیم یک جامعه در مقابل فرمان‌های الهی است. (قطب، ۱۳۴۹، صص ۱۰-۱۴ و نیز مهمترین راهبردهای قطب در کتاب زیر آمده است. قطب، ۱۳۷۸) با این تفسیر، قطب عنوان می‌کند که همه نظم دنیای مدرن و جوامع مبتنی بر آن، همگی «نظم‌های جاهلی» و در مقابل نظم الهی می‌باشند. این نظم جاهلی گرچه در غرب مصداق عینی دارد، در هجوم به امت مسلمان، آنها سعی دارند تا نظم خود را بر کشورهای اسلامی تحمیل کنند و در این راه دارای حامیانی هستند که اغلب حکومت‌های معاصر مسلط در جوامع اسلامی و سکولارها را شامل می‌شوند که جوامع اسلامی را به ویژگی‌های جاهلی آلوده کرده‌اند. اینگونه است که قطب با فراتر رفتن از تلقی سنتی از دارالکفر - دارالاسلام، جاهلیت را در درون جوامع به ظاهر اسلامی نیز می‌جوید. اهمیت این نکته برای درک رفتار جنبش‌های اسلامی معاصر بنیادی است.

مفهوم‌سازی و دسته‌بندی نوین قطب از جهان قرن بیستم، حاوی زبان و واژگانی است که درصد از مشروعیت انداختن نظم مستقر جهانی است. راهکار عینی وی در این میان، لزوم خیزش سپاهیان خداوند در زمانه جدید بر علیه سپاهیان جاهلیت، نفی آنها و احیای سنن الهی پی افکندن نظم الهی بر روی زمین است. در رویکرد فوق اسلام‌گرایان بر انداختن نظم موجود را در دو سطح انجام می‌دهند: ۱- مبارزه با غرب که بنیان و مبدأ نظم جاهلی است. ۲- ایادی آنها در جوامع اسلامی که در قالب حکومت‌های غرب‌گرای این جوامع قابل جمع بندی است. کلیت فوق تأثیرات بنیادینی در شکل‌دهی به رفتار مسلمانان و حکومت‌های اسلام‌گرا می‌گذارد. (در اثر زیر قطب مستقیماً به نظم بین‌المللی می‌پردازد. قطب ۱۳۶۸، صص ۱۸-۷)

گرایش‌های اسلام رادیکال به صورتی که در بالا ارائه شد، از زمان مشروطه در ایران وجود داشته است ولی برای نخستین بار پس از شهریور ۲۰ است که توسط شهید سید مجتبی نواب صفوی به صورت منسجم طرح می‌شود. عمده ترین متن مکتوبی که از کار فکری گروه فدائیان در دست است، بازتاب مشخص درک از ماهیت جهان معاصر و به‌کارگیری آن در مورد وضعیت جامعه و حکومت ایران است. راهبرد فدائیان نیز به مانند قطب در دو سطح جهانی و محلی بیان می‌شود. (برای برنامه فدائیان رک: جعفریان، ۱۳۸۴، ج ۱، صص ۴۶۶-۲۹۹ و خصوصاً صص ۳۵۷-۳۵۱)

رویکرد قطب و فدائیان از واقعیت جهان معاصر امری بود که در نسل‌های بعدی اسلام‌گرایان نه تنها تضعیف نشد، بلکه تقویت نیز شد. آنها با شکوفا کردن این تقسیم بندی ها

در حیطه‌های گوناگون اجتماعی، آن را مبنای نقد و نفی حکومت مستقر پهلوی ساختند و از دل آن الگوی بدیل حکومت اسلامی، الزامات، چشم‌اندازها و رویه‌های رفتاری آن را استخراج کردند. (جعفریان، ۱۳۸۰. خصوصاً صص ۱۹۰-۱۸۹) آنچه در انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷، ظاهر شد، ظهور عینی آن چیزی بود که از سالها قبل در قالب خیزش اسلام مطرح شده بود. هویت نظام جمهوری اسلامی، در بعدی نیرومند از دل این درک بیرون آمد و هنگامی که مستقر شد، در رفتارهای گوناگون خود از جمله رفتار سیاست خارجی خود آن را بروز داد. در سطحی حاصل این درک و تفسیر از نظم بین المللی مستقر، تلقی آن به مثابه نظامی «جاهلی»، «غیر الهی»، «قدرتمند مدار»، «غیر عادلانه» بود که وظیفه نظام اسلامی، مبارزه و نفی آن به شیوه‌های گوناگون، تلاش در جهت پی افکندن نظم نوین است. بعد دیگر نگاه خصومت آمیز، متوجه دولت های مستقر در جوامع اسلامی بود که به عنوان ابزارهای مستکبران جهت جوامع اسلامی به حساب می آمدند. لذا وظیفه دیگر دولت اسلامی، تلاش جهت بر انداختن آنها از طریق حمایت از نهضت‌های اسلامی تلقی می شد. در سطح داخلی نیز، رویکرد سیاست خارجی جدید، به تبع نفی رفتار کلی حکومت های قبلی ایران که دارای خصلت «وابستگی» و «طاغوتی» بودند و نفی الگوهای رفتاری آنها تعریف می شد.

۳- تجربه تاریخی معاصر ایرانیان

منطق تکوینی سازه انگاری، همان‌گونه که انسان را موجودی شکل گرفته در جامعه می‌داند، کلیت جامعه را نیز موجودیتی شکل گرفته در «تاریخ» می‌داند. از این حیث است که سازه انگاری به مثابه دیدگاهی تاریخی‌گرا به برساختگی جامعه و انسان و همه امور اجتماعی دیگر باور دارد. از این جهت جامعه و انسان امروز، حاصل تاریخ آن جامعه‌اند و تلقی آنها از جهان اطراف و جوامع دیگر و جایگاه خود در دنیا و ... به نوعی تابعی از «تجربه زیسته» آنهاست. از این لحاظ رفتار یک فرد در امروزیّت خود جز با قرار دادن آن در «تاریخ» قابل درک نخواهد بود و رفتار یک جامعه یا حکومت در زمان حاضر جز در لحاظ کردن حافظه تاریخی آنها قابل درک نیست. از سوی دیگر انسان‌ها و جوامع همانگونه که حاصل تاریخ جامعه خود هستند، به نوعی سازنده آن تاریخ نیز هستند. انسان روزگار امروز در بعدی از عاملیت خود در جهت بر ساختن جهان، به «روایت» مجدد تاریخ گذشته می‌پردازد و به نوعی تاریخ خود را از منظر امروز «می‌سازد». (ریکور، ۱۳۸۳. ج ۱. صص ۱۵۸-۱۵۷، ۲۹۰-۲۳۸)

ایرانیان امروز نیز حاصل تاریخ خود هستند و به نوعی در کوران حوادث هزاران ساله خود، دارای حافظه تاریخی شده اند که در جریان جامعه پذیری، به نسل‌های بعد منتقل می‌شود و به نوعی جهان را برای آنها معنا دار می‌کند. آنچه در این بخش به آن اشاره می‌شود،

حضور تجربه تاریخی معاصر ایرانیان در اقدامات امروزی آنهاست. این تجربه حدوداً ۲۰۰ ساله از آن حیث رفتار امروز ایرانیان را در کلیه ابعاد آن تحت تأثیر قرار می‌دهد که یک منبع عمده آنها جهت «بر ساختن» جهان است. ایرانیان همانگونه که حاصل تاریخ خود هستند، به نوعی در چهارچوبه کنشگری و بر سازندگی جهان، «تاریخ» خود را دوباره می‌نویسند و می‌سازند. آنها با ساختن و روایت مجدد تاریخ معاصر خود، خود را به گذشته پیوند می‌زنند، به آن افتخار یا احساس حقارت می‌کنند و در نهایت تاریخ از نو روایت شده را منبع مشروعیت‌بخش جهت اقدامات آتی خود می‌سازند، در چهارچوب این روایت از حافظه تاریخی است که آنها «دوستان» و «دشمنان» خود را تعریف می‌کنند و برله یا علیه آنها اقدام می‌کنند و این اقدامات را مشروع می‌انگارند. (در اثر زیر مکانیزم فوق به خوبی در تاریخ معاصر ایران تشریح شده است: توکلی طرقي. ۱۳۸۲. صص ۲۴-۹. ویلمر نیز نشان می‌دهد که چگونه روایت تاریخ به شیوه خاصی در مقام مشروعیت بخش اقدامات خشونت‌آمیز نژادی در یوگسلاوی قرار گرفته است. Wilmer. 2002. pp.86-87)

به تبع چهارچوبه سازه‌انگارانه فوق، سیاست خارجی جمهوری اسلامی، به نوعی حاصل تاریخ معاصر ایران و به نوعی دیگر «بر سازنده» آن است. ادراک و تلقی خاصی که جامعه ایرانی در سال ۱۳۵۷ و بعد از آن نسبت به تاریخ معاصر ایران داشته است، منبع عمده ای است که در چهارچوب آن جهان حال حاضر برای انقلابیون دسته بندی و معنا دار شده و در نهایت «برساخته» و به کنش با آن پرداخته می‌شود. مردم ایران و کارگزاران آن، تاریخ معاصر ایران و سر نوشت آن در نظام روابط دولت‌ها را در قالب رفتار تهاجمی قدرت‌های بزرگ، «استعمار»، «نقص تمامیت ارضی»، «کودتا»، «دست‌نشان‌دگی» و سایر واژه‌های با بار منفی ادراک می‌کنند. ایرانیان رفتار ۱۵۰ ساله غرب در مواجهه با ایران را به مثابه «لکه‌ننگی» بر تاریخ شکوهمند خود و به نوعی نقص حیث یک ملت متمدن می‌دانند که به واسطه سیاست‌های آنها به جایگاهی حاشیه‌ای در سیاست جهانی غلبیده است. (فولر. پیشین. ص ۱۰) تلقی ایرانیان معاصر در مورد تجربه مواجهه با غرب به هیچ وجه «مثبت» نیست و در این چهارچوبه نگاه آنها به ساختار فعلی نظام اساساً مثبت نمی‌باشد، از این روست که به نوعی می‌توان رفتار ایرانیان با غرب را در زمان ناتوانی، در چهارچوبه «الگوی بیطرفی» و بر حذر ماندن از «شر زمانه» یافت. (تقیب‌زاده. ۱۳۸۳. صص ۹۸-۱۰۲) در این فضای فکری و تلقی ایرانیان از تجربه به مواجهه با غرب، سیاست خارجی ایران در دوران معاصر الگوی رفتارهای گوناگونی را در پیش گرفته است. تا زمان مشروطه نمی‌توان از الگوی رفتار مشخصی در رفتار سیاست خارجی ایران سخن گفت، ولی پس از مشروطه تا انقلاب اسلامی دو الگوی کلی «بی‌طرفی» و «انطباق رضایت‌آمیز» از سوی دولت‌های ایران مورد توجه قرار گرفته است. در قالب الگوی اول، که به نحو مشخص از زمان مشروطه تا کودتای ۲۸ مرداد کاربرد داشته، دولت‌های ایران در چهارچوب درک

خاص از اوضاع بین‌الملل و جایگاه ایران، سعی می‌کردند تا با دور نگه داشتن ایران از منازعات قدرت‌های بزرگ، از رقابت آنها جهت حفظ تمامیت ارضی ایران استفاده کنند و گرایش رضاخان به آلمان در این میان یک بدعت محسوب می‌شد که نتیجه آن، حامیان «سیاست قدیم» را بر مطلوبیت الگوی خود مصرت‌تر کرد.

با کودتای ۲۸ مرداد، سیاست خارجی ایران، در ابعاد گوناگون در مسیری افتاد که ذیل سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ قرار گرفت. این الگوی رفتار تنها ناشی از «تحمیل» قدرتهای بزرگ نبود، بلکه از دیدگاهی در نزد نخبگان پهلوی برمی‌آمد که مطابق آن، منفعت یک کشور حاشیه‌ای ضعیف در ساختار قدرت محور نظام بین‌الملل، جز در صورت قرار گرفتن ذیل سیاست قدرت برتر ممکن نمی‌شد. (احتشامی، ۱۳۷۸، صص ۶۷-۷۱ و نقیب‌زاده، صص ۲۱۳-۱۹۶)

به هر حال، الگوی سیاست خارجی جمهوری اسلامی، به نوعی شکل گرفته در این زمینه تاریخی و از سوی دیگر در «نفی» آن شکل می‌گرفت. این «نفی» حاصل نوعی خاص از «روایت» از تاریخ سیاست معاصر ایران بود که در آن «رژیم‌های وابسته» و رجال و روشنفکران «انگلو فیل» و «روسوفیل» و غریزه و.... عزت و شرف ملت ایران را فدای خواست اربابان خود کرده‌اند. (برای تحلیل‌های بنیانگذار در این حیطه رک. آل احمد، ۱۳۷۲) این روایت که به نوعی حاصل دوران تکوین زمینه‌های انقلاب در دوران پس از ۲۸ مرداد بود، الگوی رفتاری سیاست خارجی نظام انقلابی را در نفی الگوی بیطرفی و انطباق رضایت‌آمیز دولت‌های قبلی، به سوی «اعتراض» به رفتارهای قدرت‌های بزرگ، قواعد حاکم بر آن، ساختار قدرت محور نظام برد. پس سیاست «نفی» از بعدی متوجه نفی تجربه سیاست خارجی دولت‌های گذشته ایران و از بعدی دیگر متوجه نفی ساختار مسلطی بود که مصیبت‌های رفته بر ایران در طی تاریخ معاصر از چشم آن دیده می‌شد و کلیت این نفی مبتنی بر تجربه معاصر ایرانیان در برخورد با غرب، و به نحوه متقابل حاصل «روایت» گرایش‌های انقلابی از این تاریخ است که اثر مهمی بر روی گرایش‌ها، هویت نظام انقلابی در دوران پس از انقلاب داشت. (برای بررسی مفصل‌تر الگوی فوق رک اطاعت، ۱۳۷۶، صص ۱۷-۱۳ و ۱۹۵-۱۲۱)

موخره و نتیجه‌گیری

منابع هویتی ۳ گانه که در بالا در باب آن توضیح داده شد، در ارتباط با یکدیگر بوده و دارای همپوشانی‌های زیادی نیز می‌باشند، ولی در هر صورت می‌توان این نکته را در مقام نتیجه‌گیری عنوان کرد که این منابع در کلیت خود، هویت و زبان انقلاب اسلامی و نظام برآمده و کارگزاران آن را شکل دادند، منظر آنها را از جهان اطراف ساختند و پایه‌های

قضایات‌های ارزش آنها در باب نظم مستقر، رویه‌ها و قواعد حاکم بر آن بودند. از پس عینک این هویت، نظام جمهوری اسلامی وارد صحنه تعامل جهانی شد و در چهارچوبی آرمان‌گرایانه، خواهان نفی الگوهای رفتاری سیاست خارجی رژیم پهلوی و جایگزینی یک رفتار اعتراضی به جای آن، نفی الگوی مستقر نظم موجود و پی افکندن نظمی نو بر اساس چهارچوبه اسلامی شد. رفتار سیاست خارجی جمهوری اسلامی در تمامی دوره‌های حیات خود، دائماً به این منابع هویتی ارجاع می‌دهد و بدون توجه به آن قابل درک نخواهد بود.

سیاست خارجی جمهوری اسلامی در طی حیات خود، به یک شیوه عمل نکرده است. همه تحلیل‌گران سیاست خارجی جمهوری اسلامی، نوعی دوره‌بندی را در باب رفتار سیاست خارجی جمهوری اسلامی ارائه داده‌اند، آنچه توسط این نظریه‌پردازان در قالب تحول‌های گفتمانی بیان شده، به راحتی قابل بیان در چهارچوب سازه‌نگاری می‌باشد. جمهوری اسلامی به عنوان یک نظام نوپا و دارای یک ذهنیت و تلقی خاص وارد عرصه جهانی شد، دست به اقداماتی زد که در اغلب موارد نظم مستقر را به چالش می‌کشید، چنانکه در بخش‌های قبلی آمد، نظام در صورت احساس خطر از یک عضو، بر علیه آن اقدام خواهد کرد و این نکته منبعی بود برای بازاندیشی در هویت. در این جا شاهدیم که در دیالکتیک امر داخلی و عرصه بین‌المللی، گفتمان سیاست خارجی ایران، با حرکت از ابعاد آرمان‌گرایانه‌تر به سوی ابعاد مصلحت‌گرایانه منابع هویتی، تلاش در جهت انطباق با الگوهای رفتاری مستقر دارد که در قالب تئوری ام‌القرآ بیان می‌شود. (لاریجانی، ۱۳۶۹، صص ۵۹-۴۳) از سوی دیگر تکیه بر این عناصر مصلحت‌گرایانه‌تر، در دوره‌های بعدی، با تغییر در اولویت‌سنجی‌های نخبگان نظام بیشتر می‌شود، به گونه‌ای که آنچه در ابتدای انقلاب در باب پی‌افکندن نظم آرمانی و مطلوب عنوان می‌شد، با اشاره به محدودیت‌ها و ضرورت‌های فوری‌تر چون توسعه و... به آینده واگذار می‌شود. اوج این روند هنگامی است که در سایه ورود نیروهای اجتماعی و سیاسی جدید، سیاست خارجی ایران، از استناد معنای منفی به نظم مستقر ابا دارد و با بازآفرینی عناصر هویتی نوین، اولویت را در انطباق با آن تعریف می‌کند و این الگوی رفتاری، به نحو طبیعی مقاومت‌ها را برمی‌انگیزد. مقاومت‌هایی که خواهان نوعی بازگشت رفتار سیاست خارجی جمهوری اسلامی به الگوی آرمان‌گرایانه‌ای هستند که ادعا می‌شود الگوهای انطباق‌گرا آن را به حاشیه رانده‌اند. فارغ از این دوره‌بندی‌ها که در اینجا مورد بحث ما نیست، نکته اصلی از منظر سازه‌نگاری نشان دادن این دگردیسی‌های رخ داده در ذهنیت‌ها و هویت و بنابراین قضاوت‌ها و اولویت‌سنجی‌هاست و چنانکه آمد در این فرآیند است که در اثر تعامل کارگزار و ساختار، هم ساختار دچار تحول می‌شود و هم کارگزار به محدودیت‌های خود آگاه می‌شود، تاکید خود را از بعدی به سوی بعد دیگر هویت خود انتقال می‌دهد، منابع هویتی جدید می‌پذیرد و در نهایت احتمالاً ذهنیت و

تلفی‌های خود را دگرگون می‌کند و بر اساس این تحولات، رفتار آن نیز دگرگون می‌شود. سخن سازهانگاری در این میان، بازگرداندن نگاه‌ها به سوی هویت نظام می‌باشد که در سایه غلبه الگوهای ماتریالیستی و ساختاری، توجیه نشده باقی مانده است و منبع بسیاری از ناتوانی‌ها جهت درک رفتار سیاست خارجی جمهوری اسلامی در دوره‌های گوناگون و تحولات آن بوده است. (برای دوره‌های گوناگون تاریخ سیاست خارجی ایران رک. احتشامی. پیشین. صص ۹۷-۹۹ و ۸۵-۹۳، ولی‌پور زرومی. ۱۳۸۳. دهقانی فیروزآبادی. ۱۳۸۴)

دگرگونی‌های نظری و رفتاری در رفتار سیاست خارجی ایران بیانگر آن است که قالب‌های هویتی متفاوت و متنوعی در ساختار اجتماعی ایران وجود داشته و انعکاس آن در حوزه سیاست خارجی تأثیر زیادی گذارده است. "هویت ایرانی" همانند رفتار سیاست خارجی آن از "تنوع"، "پیچیدگی"، "انعطاف پذیری"، "تغییرپذیری" برخوردار است. بنابراین طبیعی به نظر می‌رسد که دچار تغییرات مرحله‌ای شود.

رنگارنگی سیاست ایران نیز با نشانه‌های اجتماعی و معنایی ایرانی به گونه‌ی مشهودی درهم تنیده است. بنابراین بازسازی چنین الگویی می‌تواند فضای لازم برای الگوهای در حال تکامل و دگرگونی را به وجود آورد. بر اساس چنین شاخص‌هایی هرگونه تضاد، با نقاط عطف جدیدی در سیاست خارجی همراه می‌شود. دگرگونی در تضادهای سیاسی بر اساس ظهور نشانه‌های جدیدی از هویت‌های متعارض انجام می‌گیرد. بنابراین لازم است تا هرگونه نشانه رفتاری سیاست خارجی را بر اساس شاخص‌های اجتماعی و هویتی مورد توجه قرار داد.

منابع و مأخذ

الف: فارسی

- ۱- آل احمد، جلال (۱۳۷۲). در خدمت و خیانت روشنفکران. تهران. انتشارات فردوس.
- ۲- اسمیت، استیو (۱۳۸۳). «رویکردهای واکنش‌گرا و سازهانگاری در نظریه‌های روابط بین‌الملل» در: جان بیلیس و استیو اسمیت. جهانی شدن سیاست: روابط بین‌الملل در عصر نوین؛ زمینه‌های تاریخی، نظریه‌ها، ساختارها و فرایندها. ج ۱. ترجمه ابوالقاسم راه‌چمنی و همکاران. تهران موسسه ابرار معاصر تهران
- ۳- اطاعت، جواد (۱۳۷۶). ژئوپلتیک و سیاست خارجی ایران. تهران. نشر سفیر.
- ۴- احتشامی، انوشیروان (۱۳۷۸). سیاست خارجی ایران در دوران سازندگی؛ اقتصاد، دفاع و امنیت. ترجمه ابراهیم متقی و زهره پوستین چی. تهران. مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- ۵- برگر، پیتر و لوکمان، توماس (۱۳۷۵). ساخت اجتماعی واقعیت: رساله‌ای در جامعه‌شناسی شناخت، ترجمه: فریبرز مجیدی. انتشارات علمی و فرهنگی
- ۶- بردیایف، نیکولای (۱۳۵۸). منابع کمونیسم روسی و مفهوم آن. ترجمه عنایت الله رضا. تهران. انتشارات ایران زمین.

- ۷-برگر، پیتر، بریجیت برگرو هانسفرید گلنر (۱۳۸۱). **ذهن بی‌خانمان: نوسازی و آگاهی**. ترجمه محمد ساوجی. تهران. نشرنی
- ۸-توکلی طرقي، محمد (۱۳۸۲). **تجدد بومي و بازانديشي تاريخ**. تهران. نشر تاريخ ايران.
- ۹-جرجيس، فواز. ای، (۱۳۸۲)، **آمریکا و اسلام سیاسی**. ترجمه سید محمد کمال سروریان. تهران. پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- ۱۰-جعفریان، رسول (۱۳۸۰). **جریان‌ها و سازمانهای مذهبی-سیاسی ایران (سال‌های ۱۳۵۷-۱۳۲۰)**، تهران. مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر. چاپ چهارم.
- ۱۱-جنکینز، ریچارد (۱۳۸۱). **هویت اجتماعی**. ترجمه تورج یاراحمدی. تهران. نشر و پژوهش. شیرازه.
- ۱۲-حمید الله، محمد (۱۳۸۰). **سلوک بین‌المللی دولت اسلامی**. ترجمه و تحقیق سید مصطفی محقق داماد. تهران. مرکز نشر علوم اسلامی.
- ۱۳-خاتمی محمود (۱۳۷۹). **پدیدار شناسی دین**. تهران. پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه معاصر.
- ۱۴-دهقانی فیروزآبادی، سید جلال. (۱۳۸۴). **تحول‌گفتمانی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران**. تهران. مؤسسه انتشاراتی روزنامه ایران.
- ۱۵-«رسائل سیاسی-اسلامی دوره پهلوی (۱۳۸۴)». ج ۱. به کوشش رسول جعفریان. تهران. مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- ۱۶-رضایی راد، محمد (۱۳۷۸). **اندیشه سیاسی در خرد مزدایی**. تهران. انتشارات طرح نو.
- ۱۷-روزنا، جیمز (۱۳۷۲). «ترسیم سر فصل‌های حوزه مطالعاتی سیاست خارجی»، در جیمز باربر و مایکل اسمیت. **ماهیت سیاست گذاری خارجی در دنیای وابستگی متقابل کشورها**، ترجمه سید حسین سیف زاده. تهران نشر قومس.
- ۱۸-رمضان البوطی، محمد سعید (۱۳۸۴). **مصلحت و شریعت**. ترجمه اصغر افتخاری. تهران. گام نو.
- ۱۹-ریکور، پل (۱۳۸۳). **زمان و حکایت**. ج ۱: **پیرنگ و حکایت تاریخی**. ترجمه مهشید نونهالی. تهران گام نو.
- ۲۰-ریتزر، جورج (۱۳۸۴). **نظریه‌های جامعه‌شناسی در دوره معاصر**. ترجمه محسن ثلاثی. تهران. علمی. چاپ هشتم.
- ۲۱-سعید، ادوارد (۱۳۸۲). **شرق شناسی**. ترجمه عبدالرحیم گواهی. تهران. دفتر نشر فرهنگ اسلامی. چاپ سوم.
- ۲۲-سید قطب (۱۳۳۸). **اسلام و صلح جهانی**. ترجمه سید هادی خسروشاهی و زین العابدین قربانی. تهران. انتشارات دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- ۲۳-سید قطب (۱۳۷۸). **نشانه‌های راه**. ترجمه محمود محمودی. تهران. احسان.
- ۲۴-سعید، بابی (۱۳۷۹). **هراس بنیادین؛ اروپامداری و ظهور اسلام گرایسی**. ترجمه غلامرضا جمشیدی‌ها و موسی عنبری. تهران. انتشارات دانشگاه تهران.
- ۲۵-عشقی، لیلی (۱۳۷۹). **زمانی غیر زمان‌ها (امام، شیعه و ایران)**. ترجمه احمد نقیب زاده. تهران. مرکز بازشناسی اسلام و ایران.

- ۲۶- عمید زنجانی، عباسعلی (۱۳۷۹). *فقه سیاسی: حقوق تعهدات بین‌المللی و دیپلماسی در اسلام*. تهران: انتشارات سمت.
- ۲۷- فوکو، میشل (۱۳۷۹). *ایران روح دنیای فاقد روح در: فلسفه تاریخ: روش شناسی و تاریخ نگاری*. ترجمه حسنعلی نوذری. تهران: طرح نو.
- ۲۸- فولر، گراهام (۱۳۷۳). *قبله عالم؛ ژئوپلتیک ایران*. ترجمه عباس مخبر. تهران: نشر مرکز.
- ۲۹- فیرحی، داود (۱۳۷۸). *قدرت، دانش و مشروعیت در اسلام*. تهران: نشر نی.
- ۳۰- قهرمان‌پور، رحمان (۱۳۸۳). «تکوین‌گرایی: از سیاست بین‌الملل تا سیاست خارجی». *فصلنامه مطالعات راهبردی*. سال هفتم، شماره ۲، پیاپی ۲۴. تابستان
- ۳۱- قطب، محمد (۱۳۴۹). *جاهلیت قرن بیستم*. ترجمه صدرالدین بلاغی. تهران: امیرکبیر.
- ۳۲- کرین، هانری (۱۳۵۸). *ارض ملکوت: کالبد انسان در روز رستاخیز: از ایران مزدایی تا ایران شیعی*. ترجمه ضیاء الدین دهشیری. تهران: مرکز ایرانی مطالعه فرهنگها.
- ۳۳- کرمی، جهانگیر (بهار ۱۳۸۳). «سیاست خارجی از منظر تکوین‌گرایی اجتماعی». *فصلنامه راهبرد*. شماره ۳۱.
- ۳۴- کمبلف جوزف (۱۳۸۰). *قدرت اسطوره*. ترجمه عباس مخبر. تهران: نشر مرکز. چاپ دوم.
- ۳۵- گرن، گئویدن (۱۳۸۱). *جهان معنوی ایرانی*. ترجمه محمود کندری. تهران: نشر میترا.
- ۳۶- لاریجانی، محمد جواد (۱۳۶۹). *مقولاتی در استراتژی ملی*. تهران: مرکز ترجمه و نشر کتاب.
- ۳۷- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۴). *نظریه‌های روابط بین‌الملل*. تهران: انتشارات سمت.
- ۳۸- مورگنتا، هانس (۱۳۷۴). *سیاست میان ملتها: تلاش برای قدرت و صلح*. ترجمه حمیرا مشیرزاده. تهران: وزارت امور خارجه.
- ۳۹- نجفی، موسی (۱۳۸۴). *ساحت معنوی هویت ملی ایرانیان: خودآگاهی تاریخی، جهانی شدن و انقلاب اسلامی*. تهران: نشر معارف.
- ۴۰- نقیب زاده، احمد (۱۳۸۳). *جامعه‌شناسی بیطرفی و روانشناسی انزوآگرایی در تاریخ دیپلماسی ایران*. تهران: مرکز اسناد و خدمات پژوهشی وزارت امور خارجه.
- ۴۱- ولی‌پور زورمی، سید حسین (۱۳۸۳). *گفتمان‌های امنیت ملی در جمهوری اسلامی ایران*. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- ۴۲- ونت، الکساندر (۱۳۸۴). *نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل*. ترجمه حمیرا مشیرزاده. تهران: وزارت امور خارجه.
- ۴۳- وینچ، پیتر (۱۳۷۲). *ایده علم اجتماعی و پیوند آن با فلسفه*. ترجمه زیر نظر سمت. تهران: انتشارات سمت.
- ۴۴- همیلتون، پیتر (۱۳۸۱). *شناخت و ساختار اجتماعی*. ترجمه حسن شمس‌آوری. تهران: مرکز

ب: خارجی

- 1- Adler, Alfred (2005). *Communitarian International Relations ; The Epistemic Foundation of international relation*. London- Newyork . Routledge.

- 2-Ali Khan ,Arif, Taugir Mohamad Khan etal(2006). Encyclopedia of Islamic law. Vol 10: "law and governance in islam". India. pentagon press
- 3-Colinn ,Fin(1997). **Social Reality: The Problem of Philosophy**. London. Routlede.
- 4-Cox ,Robert.w (2002). "Universality in International Studies: A Historicist Approach". In. Frank Harvey and Micheal Brecher. (eds). **Critical Perspectives in International Studies**. Michigan. University of Michigan Press.
- 5-Delanty, Gerard(1997): **Social Siencie: Beyond Constructivism and Realism**. Buckingham. Open university press.
- 6-Eklund, Niklas (2005). **Sweden and Poland Entering the EU: Comparative Patterns of Organization and Gognition**. Stats vetenska pliga institutionen umea univesitet .
- 7-Gergen, Kenneth, j (2001). **Social Construction in Context Sage Publication**.
- 8-Harvey, Frank and Michael Brecher (eds) (2002). **Critical Perspectives in International Studies**. Michigan. University of Michigan.
- 9-Howard, Peter. "Why Not Invad North Korea? Threat, Language Games and as Foreign Policy" **International studies Quarterly**: 48. NO 4
- 10-Howard, Peter (2005). "Constructivism and Foreign Policy? A New Approach and Analysis". Presented at the Annual Meeting of the, **International studeis association Northeast Philadelphia**. PA. novam ber.
- 11-Hope, Ted (2002). **Social Construction of International Politics: Identities and Foreign Policies**, Moscow 1955 and 1999. cornell university press.
- 12-Gepperson ,Ronald.l, Alexandre Wendt and Peter Katzenstein "Norms. Identity and Culture in National Security". www. Allannoble. Net
- 13-Katzenstein, Peter. J (1996). **Cultural Norms and National Security: Police and Military in Post War JAPAN** . Itnaca. Cornele University Press.
- 14-Keeble, Curtis (ed) (1985). **The Soviet. State: the Domestic Roots of Soviet Foreign Policy**. London. Cower.
- 15-Koslowski ,Rey and Friedric Kratochwil (1995). "Understanding Change in International Politics: The Soviet Empires Demise and The internrnational System". in. R.Nedlebow and Thomas Risse-kappen (eds). **International Relation and the End of Cold War**. Newyork. Columbia university. Press.
- 16-Kubalkova, Vendulka (A) (2001). "Soviet (New Tinking) and the End of the Cold War: Five Explanations". in. V. Kubalkova (ed). **Foreign Policy in a Constructed. International Relations in a Constructed World**. Armonk . M.E. sharpe.
- 17-Kubalkova,Vendulka (B) (2001). "Constructivist Primer". in: **Foreign Policy in a Constructed World. International Relations in a Constructed World**. Armonk. M.E. sharpe.
- 18-Kubalkova, Vendulka (C) (2001). "Foreign Policy, International Polites and Constructivism". in . V. Kubalkova.: **Foreign Policy in a Constructed world. International Relations in a Constructed World** . Armonk . M.E. sharpe.
- 19-Lapid, Yosef (1989). "The Third Debate : on The Prospects of International Theory in a Post- Positivist erea". **International Studies Quarterly** . 33 .
- 20-Lentner, Howard. N. Public Policy and Foreign Policy: Divergences , Intersection, Exchange. www. Blackwell-Synergy. Com.
- 21-Lesser, Eric and etal (ed) (2000). **Khnowledge and Communities**. Boston. Butterworth. Heinemann.
- 22-Luksaite, Arune(2003). "A Case for International Socalisation: the Development of the National Role Conceptions of Latvia, Estonia and Lithuania in Baltic Sea Region". university of Linkoping. www.ep. Liu.se.

- 23-Mcelrey, Robert (1992). **Morality and American Foreign Policy: Role of Ethics in International Affairs**. Princeton. NJ. Princeton University Press.
- 24-Onuf, Nicholas (2001). "Speaking of Policy". In.v. Kubalkova. **Foreign Policy in Constructed World: International Relations in a Constructed World** Armonk.M.E. sharpe
- 25-Porcel Quero, Gonzalo (2001). "Thus Spoke Franco: The Place of History in the Making of Foreign Policy". in: V. Kubalkova (ed). **Foreign Policy in Constructed World: International Relations in a Constructed World** Armonk. M.E. sharpe
- 26-Rittbergger, Volker (2002). **Approaches to the of Foreign Policy Drived from International Relation theories**. Paper Perpared Annual Meeting of the International Studies Association. New Orleans, march.
- 27-Ruggie, John (1986). "Continuity and Transformation in World Policy: Toward a Neorealist Synthesis". in. **Neorealism and Critics** . edited by Robert Keohan. Newyork. Columbia University Press .
- 28-Ruggie, Jhon (1993). "Territoriality and Byyond: Problematizing Modernity in International Relation". **International Organization**.V.47. NO.1.
- 29-Ruggie, Jhon (1998). **Constructing the World Polity: Essays on International Institutionlization**, London and New york. Routledge.
- 30-Ruggie, Jhon (1997). "The Past as Prologue: Interest, Identity and American Foreign Policy". **International Security**. Vo. 21, NO 4.
- 31-Ruggie, Jhon. (2004) "American Exceptionalism: Exemptionalism and Global Governance". **KSG Working paper**. No. rw po4- 006.
- 32-Schutz, Alfered (1972). **The Phenomology of The Social World**. tr. Walsh and Fredrick Lehnert. North Western Univewsiy Press.
- 33-Singer. David. J. (1967). "The Level of Analysis Problem in International Relations". **World Politcs**.14(1)
- 34-Smith, Steve (2001). "Foreign Policy is What States Make of it: Social Construction and International Relations Theory. in: Foreign Policy in a Constructed World": **International Relations in a Constructed World**. Editor: V. Kubalkova. Armonk. M.e. Sharpe.
- 35-Taylor, Charles (1992). **Sources of the Self : the making of the Modern Identity**. Cambridge. Cambridge University Press.
- 36-Von Glasersfeld, Ernest. "An Exposition of Constructivism: Why some Like it Radical", www.ikom.com
- 37-Vygotsky .L. (1978). **Mind in Society: The Development of Higher Psychological Processes**. Harvard University Press.
- 38-Weisband, Edward (1973). **The Ideology of American Foreign Policy: a Paradigm of Lockian Liberalism**. Beverly Hill . Sage Publication.
- 39-Willmer , Franke (2002). **The Social Construction of Man, the State and War: Identity, Conflict and Violence in the Former Yugoslavia**. London. Routlede.